



See M = 1054

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَصْحَابِهِ

الحمد لله رب العالمين الذي جعل في هذا الكتاب نوراً



بفرایش مشفق لکری میان عزیزالدین صاحب نبرد از نوکران امیر

مطبع هیکند که همتاً محمد ششید
دعای ریاض امیر بامریخ نور از یورطبع یق

مصنفه

حمد وافر باغبانیکه یک لفظ کن چمن بندی بهیروزه هزار عالم ساخته و حدیقه موجودات را بهیروزه
 انسان که یاسمین جمال و نسیم خیال شادبات و تجلیات است آب و رنگ رعنائی عطا
 کرده از خوانی عرفانی نمود و لغت متکاثر گلدسته روضه رسالت صلی الله علیه و سلم که بمن و کت
 شجرستان بهایتش شمشاد و اخیان بهستی سرسبزی و درستی و زیبایی پذیرفته سوسن و
 ریاحین مثال موبموزبان گردیده بنفشه زار لا اخصی استبستان فی طریقه حقیقت دانی فرمود
 و گفت سُبْحَانَكَ مَا عِبَدُكَ مَا عِبَادُكَ سُبْحَانَكَ مَا عِبَادُكَ مَا عِبَادُكَ سُبْحَانَكَ مَا عِبَادُكَ
 اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ اما بعد بهیچان کجج بیان محبت انور شاه انور
 مقیم امرتسر لازم و نیکو ار سر کار را سپرد ادام الله ملکهم و شتم میگوید که کتب ذیل معنی مطوم انور
 و غنچه ارم و در رفیق و مشنوی گلشن اقبال کنج حوضی و مشنوی توشه راه و مشنوی عشرت انگ
 و مشنوی میغیش از تصانیف حقیر اند چونکه از ابتدا ای شعر گوئی تا زمان حال تحمید
 شصت و پنجم از شعر مجتمع شده و فراهم آمده لکن تفحص تام و تبسبب کلام نموده دیدم
 که در کتب مذکوره بالا هیچ نسخه نعتیه جدا گانه نیافتم بخیالم گذشته که کدام نسخه مختصر مختص
 یعت سرور کانیات علیه افضل الصلوات و التحیات شاید و باید که محبان این حضرت انور
 یاد کار ازین خاک سار بمقدار بشمارند و بدعا خیرم یاد آرند لهذا باوان مستحسن این رساله محمود
 و سعود اسمی **حَدِيقَةُ نَعْتِ** استهبار صوری معنوی یافته یا الهی مقبول بارگاه
 محمدی بار سنجیت ناظرین دقیقه بین التماس اینکه اگر یکبارم جاسوس
 یا خطای بظهور آمده باشد عمت الله عفو فرمایند
 الْعَفْوُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ

کارهای انور مضطر که دشوارند سخت
کن بحق احمد مختار آسان یا اله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين

نعت اول در سلام محمد علیه السلام

السلام ای بادشاه جمله خوبان اسلام	السلام ای مهربان طایفه طاهران اسلام
السلام ای سید طاهما صفت یسین لقب	شده پیاس فاطرت موجود انسان مسم
السلام ای تاجدار دزد الکرم فرخ شیم	خلعت لولاک بر بالات شایان سلم
السلام ای رازدار کنت کنزاً مخفیا	زینت کون و مکان محبوبت دان اله
السلام ای سوره دلیل و شمس و ضحی	هست در تعریف مومنی و توبی بانی
السلام ای از قدوم مبینت فرجام تو	یافته عرش معلی عزت و شان اسم
السلام ای لامکان قباب قوسینت مقام	هست روح القدس مداح شناخوان السلام
السلام ای مقتدای انبیای مرسلین	السلام ای پیشوای اهل عرفان السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين

میکنند صد سلامت بر آید یک علیک

انور دل خسته و محزون بهر آن سلام

نعت دوم در سلام محمد علیه السلام

سلام علیک ای شهینشاه انور	تویی باعث قدرت الله اکبر
---------------------------	--------------------------

کارهای نور مضطر که دشوارند سخت
کن بحق احمد مختار آسان یا اله

نعت اول در سلام محمد علیه السلام

السلام ای بادشاه جمله خوبان اسلام	السلام ای مهربان طارم جان السلام
السلام ای سید طاهما صفت یسین لقب	شد بیاس خا طرت موجود انسان السلام
السلام ای تاجدار ذوالکرم فرخ شیم	خلعت لولاک بر بالات شایان السلام
السلام ای رازدار کنت کنزاً مخفیا	زینت کون و مکان محبوبت دان اله
السلام ای سوره دلیل و شمس و ضحی	هست در تعریف مومنی روی تابان
السلام ای از قدوم مبینت فرجام تو	یافته عرش معلی عزت و شان
السلام ای لامکان بقاء قوسینت مقام	هست روح القدس مداح شناخوان السلام
السلام ای مقتدای ابنیای مرسلین	السلام ای پیشوای اهل عرفان السلام

سلام علیک ای محمد
صلوات الله علیک
وآلک و سلم

سلام علیک ای سید
المرسلین و خاتم
الانبیاء

سلام علیک ای
محبوب و خاتم
الانبیاء

سلام علیک ای
مکان فاطمه
و خاتم الانبیاء

میکنند صد سلامت برآمد یک علیک

النور دل خسته و محزون بهر آن سلام

نعت دوم در سلام محمد علیه السلام

سلام علیک ای شهینشاه انور	توی باعث قدرت اله اکبر
---------------------------	------------------------

سلامٌ عليك اى نبى منظر
 سلامٌ عليك اى محمد كه سمت
 سلامٌ عليك اى رسول سمايون
 سلامٌ عليك اى كه طاه و پاكين
 سلامٌ عليك اى جهاندار فرخ
 سلامٌ عليك اى ز ذات رسالت
 سلامٌ عليك اى توان و قدرت
 سلامٌ عليك اى كه لولاك الحق
 علوى كه دارى چه آيد بغير
 هزاران درود و سلام و تحيت
 چنان ميشود كه آنچه خواهد نصيرت
 تو آنى كه نام و نشان هم نبوده
 تو آنى كه نوح و سيجاه و موسى
 تو آنى كه شق القمر از اشاره
 تو آنى كه لحم برشته بگفت

ز انا فتحنا است قدر تو اظهر
 به خاصيت اسم اعظم سجدون
 حبیبِ خدايى و فرخنده منظر
 ز داوود بقریف مدحت و محضر
 نبوت كسى از اولو العزم است
 مشرف شده و چه ذاتى است اظهر
 زوالليل و الشمس و النجم و كوكب
 سزاوار و شایان ذات مظهر
 كه در بطن قطره نكخند سمن
 كنم عرض حضرت كه اى بنده پر
 كه پشت قضا و قدر مثل چاك
 ز آدم تو شهود بودى بدتر
 خبر از قدوم تو دادند اكث
 نمودى ز بهى قدر بدر منور
 حذر كن كه مسوم هستم سزا

انا فتحنا است قدر تو اظهر
 به خاصيت اسم اعظم سجدون

انا اعطيناك الكون

خورشيد هم بران باخترت

و النجم اذ هوى ما صلحوا و ما احوى

نغمه اند کف بوی خوش
گفت ای صاحب کلام
نغمه شکر ده جوارش
نغمه شکر ده جوارش

معجزه از این است
راویان و نیست
جانات و نیست

ترجمه اول ما خلق الله نورانی

توانی که روباہ و آہویی و کردم
توانی که از سنگ خار ایدم
توانی که شش پاره سنگریزه
توانی که از یک سبور و زیجا
توانی که هر هست داده شهادت
توانی که از ورق پذیرست شعت
توئی صدر بدر سپهر رسالت
شناسد ترا حق تو حق راشناس
ترحم بمن کن خدا را که هستم
کجا میروم با که گویم که مارا
رواند آن خسیسان ملت دین

لا طر خواندن و شهادت دادن روباہ و آہو شکر است

بنا بر این که حق و کلام حق و کلام حق و کلام حق

بدل کلمه طیبیت خواند از بر
برآمد ز فسانه نخل پر بر
ز اعجاز گو یاشد ند و سخنور
ز فیض کفایت گشت سیراب لشکر
محمد رسولست و صادق پیغمبر
ز بوی کفر و روق عثمان و جده
همه یار و احباب اصحاب ختر
درین گفتگو بود الفضولست انور
غلام غلامان شبیر و شبر
شد از مکر و نایبان دل مکر
بداند آن خبیثان مجهول اکثر

بنا بر این که حق و کلام حق و کلام حق و کلام حق

چنان بخش آن گمراہ را ہدایت

کہ دانند حق علم غیب پیغمبر

نعت سیوم

نخستین در ازل کردید نور مصطفی پیدا

طفیل ذات محمود شد ہ ارض و سما پیدا

میباش از سختی در و ضلالت مضطرب^{اصلا}
 تعالی شانه غواص قدرت را چون حضرت
 اگر فهم رساداری قیاس کار کن زینجا
 چون ذات هایون در همه کن مکان امکان
 رضائی اورضائی حق بود آموختن صادق
 بقربانش دل جانم که هر مرسل خبر داد
 به بیداری تجلیهای حق موسی صفت بینم
 بمعنی قرۃ الایصار مردم صورت نم باشد
 شد از ظل هایونش مشرف در ازل نازد

که بهر مرض گردید آنحضرت واپس
 نشد در بحر موجودات دور بی بھاید
 که پیدا بود آن سرور چو هرشی بود ناپیدا
 نه میگردد و نه شد از ابتدا تا انتها پیدا
 تو لا جو تجیست گویند بین ما سوای پیدا
 که کرد و سرور عالم محمد بعد پیدا
 شئی که میشود در خوابم آن ^{الحد} در پیدا
 شود از خاک درگاهش مرا اگر تو تیا پیدا
 سعادت های معرفت در ظل های پیدا

پیی تقویت بازوی شرع ملت پاکش
 شد آنفود حیدر صفدر علی المرتضی پیدا

نعت چهارم

مبارک آنکس که روی آرد بسوئی شرب ز کوئی طحی

ز صد محبت باستان پییر خویش ساخت ماوی

بدل صلوات و سلام خواند بان محمد رسول برحق

که هست اشرف قزو مکرّم ازان که خالق نمود پیدا

زهی جنابی که کرد این در قسم بقرآن ثنا و وصفش

طفیل ذاتش گرفت آدم ظهور عالم شده هویدا

همونست مهربان ^{بهره دهنده} که مکمل بدراوج اوحی ^{جوابی الی} ^{جوابی الی} ^{جوابی الی}

همونست صدور الصدور کنیز موزیاسین و سطرّا

اگر نه نامش سید بر دمی بارگاه خدای همچون

قسم بخاک درش نگشتی دعائی آدم قبول صدا

چو گرم کرد و بساط پرشس بو و بحشر بعد ارادت

امید و ارنایت و خلیل و نوح و سیح و موسی

ادب طلب کن خموش انور که نعت گوشت سخت مشکل

اگر محبت تراست هر دم درود بر خوان که هست اولی

نعت پنجم

نگردیدی اگر آن افتخار انس و جان پیدا

خبر پاکید گرفت هر سود هر مسل که میگردد

تصدق میکنم جان و جگر بر نام آن سرور

نه گشتی عرش و کرسی زمین و آسمان پیدا

محمد مصطفی در دوره آخر زمان پیدا

که پاس خاطر او کرده شد کون و مکان پیدا

احد بر صورت احمد زوحدت خواسته کثرت
بحال و شوکت اخلاق و حلم و بخشش و جرات
رضائی حق همه جویند حق جوید رضائی او

عیان آمدش دشواریست در بیان پیدا
همه بودش که بود آن در همه پنهان پیدا
کدامی ز انبیائی مرسلین شد آنچنان پیدا

نیاید در بیان لغت حبیب کبریا النور
که هر موی تنم را اگر شود صد صد زبان پیدا

لغت ششم

سوخت جان و دلم از نار غمت ای محبوب
برگزیت جسم نیاید بمن سرگشته
هستم آواره و غمناک و جگر چاک کرم
خطا باطل که بلوغ عمل باست رقص
انداخت که در وادی محشر باشند
فی المثل در همه و از همه محمود و بزرگ
از پی آب زلال یم بخشش النور

دادده یاد کنم دست ای محبوب
گشته ام خاک ز فرط المت ای محبوب
شاد سازی نشود هیچ کت ای محبوب
میشود مجوز دست کرم ای محبوب
انبیا جمله بزریر علمت ای محبوب
گشت آدم بطغیل قدمت ای محبوب
هست بیتاب و گریه قسمت ای محبوب

لغت هفتم

بیج گاهی کنی لطف و کرم ای محبوب

چه عجب گریه و جان ز تنم ای محبوب

عمر صاحت که خورم ز هر نعمت شصت

آب گردیده جگر آمده از دیده برو

هر دم غم غم که چها میروم و کی بیم

کاش در سمع همایون تو آید آواز

چون خمین عرش شود فرش که بوسد پام

بسکه پرورج دل ماست نه نقد مهت

چاک دل گشت بجان تو قسم ای محبوب

مردمی کن که بود عین کرم ای محبوب

که توئی زیب عرب من لعجم ای محبوب

نه صفت ناله و فریاد کنم ای محبوب

گر بخاک در تو بوسه زخم ای محبوب

نیست تم خواهش دینار و درم ای محبوب

انور از هجر تو پیوسته باندوده و غم است

لطف فرما که هوا خواه تو ام ای محبوب

نعت هشتم

می طپد هر دم دل من از برای مصطفی

دور و هجرم توقع اینکه اندر زندگی

مردگان کاندلحد بودندشان بکیان خجاک

چونکه قرآنت ستر ما سر رقم در نعت او

ابتدائش انتهای مرسلین نامو

ابتر و خوارست پیش خلق نزد حق دلیل

که بود یارب که بوسم خاک پای مصطفی

در نظر آید مرا زین چشم جای مصطفی

زنده گردیدند از من دعا مصطفی

از کجا آرد بشه فهم ثنائی مصطفی

کس نداند ما سوی الله انتهای مصطفی

کس که میجوید وسیله ما سوی مصطفی

آفرینش را وجودش شد سبب حقا که هست
 ذلّه خوار خوان بدش منعم مستغنی است
 کی ز این خامی شدی مفتون بشکل یوسفی
 هست تقریر کرامت نامه حق نام او

هر دو کون و لامکان دولتش به مصطفی
 افضل از شایان و سلطان گدای مصطفی
 گر بیدی جلوه حسن صفای مصطفی
 شرح و تفسیر نقای حق تعالی مصطفی

سوره واللیل و الشمس است انور بهر سر
 مدحت کیسوی روی حق نامی مصطفی

لغت نهم

ای پادشاه مسند تو حیدر دارا
 شوریده سر و مضطر و بیایب خرم
 از کوی تو دورم چه کنم چاره ندانم
 جان و دل و دین جمله فدایتونم
 ای یوسف کنعان کرم احمد مرسل
 و امق صفت از نار محبت حکم و رحمت
 آگاهیت از سر حقایق شب معراج
 در علم تو پنهان و عیانست مسک

برقع ز رخ افکن ز کرم بخش تجالا
 از هجر تو و صلم بده و باز مدوا
 کن چاره این شیفته و داله و شیدا
 تقریب خودم بخش رخ خویش تو بنما
 هر لحظه بسودائی تو گرمم چو زرخیا
 گشتم همه برباد ندیدم رخ عذرا
 بنمود خداوند تقدس و تقی
 علمت همه حقیقت هر آنکه بسرا

ہر کس کہ بداند کہ نبی غیب اند
در شان تو لولاک و لعل مرک شده

مستوجب لعنت منرا و ارتبر
عنوان تو یاسین صفت ات توطا

خوش آنکہ و می جانب نور گذاری
بود ز تو پنهان بہوا نقش کف پا

نعت دہم

ہست عاشق کبریا بروی خوشی مصطفیٰ
ساکنان و عارفان و صوفیان صفا
سورہ طہ و النجم و مدثر سرسیر
درالم نشرح بیان شق صدر پاک است
افصحان و عالمان باکمال و عاقلان
رفت موسی خود خدا خود خواند اورا سوی خود

قبلہ دل کعبہ جانت کوئی مصطفیٰ
سر سیر دادند جان در آرزوی مصطفیٰ
وصف اخلاق خوش و خوشی کوئی مصطفیٰ
چون نباشد خاسطرم مایل بسوی مصطفیٰ
جملگی بودند نگ از گفتگوی مصطفیٰ
زین قرینہ کن قیاس ابروی مصطفیٰ

ہر گلی کا نذر گلستان وجود انورند
آب حیوان آیدش التحن زجوی مصطفیٰ

نعت یازدہم

ہست ایندرا کہ ہستم خاکسار مصطفیٰ
عبد معیوب غلام و اندام مصطفیٰ

باشدم گرد در تصرف کآنچه حق پدید
ملک ملک دینی و دنیا و مافیها از دست
در نگاه اهل معنی مست چون ماه و نجوم
توتیائی مردم چشم عزیزان خداست
دولت سرایه شهرده هزار عالم هست
فاتحه بر من ملک دانند فرض ای می
چون زهر سوخت نفسی بگیرد ارتقا
در طریق واصلان بارگاه کسیر یا

در جوارحی که نامش هم نام من است

سر سیر خواهم که می سازم شایسته
کس که باشد دوستدار چار یار مصطفی
مصطفی و جمله اصحاب کبار مصطفی
خاک راه یثرب و گرد مزار مصطفی
در بجائی تار زلف مشکب مصطفی
میشود گرد فتنم اندر و یار مصطفی
بر زبان یا امّتی آنوقت کار مصطفی
هست مخدوم جهان خدمت گذار مصطفی

چیت ای نور عجب کربطف و حرمت

میکنند عفو جبرائیم کرد کار مصطفی

مخمس لغت دوازدهم

دارم شهری که هست خلا یق غلام او

داوند انبیا می مکرم پیام او

صلوات بر محمد و آل کرام او

آن افتخار اهل عرب سرور عجم

ختم الرسل محمد محمود نام او

هر چیز مستفید شد از فیض عام او

شق القمر نمود بانگشت یک سلم

در شان او منزل و طاعت خشت رقم	جان کن با و فدا و بدل گوئی مهیم
-------------------------------	---------------------------------

صلوات بر محمد و آل کرام او

بی سایه بود نور صفت ذات پاک او	اصلا و مطافانه نشسته بگس برو
--------------------------------	------------------------------

الحکم برشته آمده با او به گفتگو	سیراب کرد قافله را ز آب یک سبو
---------------------------------	--------------------------------

صلوات بر محمد و آل کرام او

ممنون لطف و کرمش او هست	ذات مبارکش سبب عالمست
-------------------------	-----------------------

مفتون نام او سپهر عظیمست	اوراد جن و انس ملک هر دمست
--------------------------	----------------------------

صلوات بر محمد و آل کرام او

جان خلایق تصدق بجان او	لولا که گفت حضرت ایزد بشان او
------------------------	-------------------------------

در لامکان شده شب سر میکان او	خوش آن کسی که هست بیان بان او
------------------------------	-------------------------------

صلوات بر محمد و آل کرام او

نوح و خلیل و موسی و داود هر زمان	بوده تظاظ روی و مدح گو بجان
----------------------------------	-----------------------------

در حجر اوست امتن حناء نوحه خوان	آمد ز مهر او شجره تنگ بیان
---------------------------------	----------------------------

صلوات بر محمد و آل کرام او

کر نماندن وجود گر پیش در وجود	موجود را ز آدم و عالم نبود سود
-------------------------------	--------------------------------

نور محمد و آل محمد و آل کرام

یعنی که تا نگشت در و دشت لصد وجود | از هست و نیست نام نشان در میان نبود

صلوات بر محمد و آل کرام او

زیب لعمرک شرف لی مع الهست | صدر الصدور و تخت کرم را

پیغمبران کواکب آن پر ضیا هست | از حال کائنات بهر کیف الهست

صلوات بر محمد و آل کرام او

واللیل و الفصحی صفت روی موسی ^{اوست} | منسوب سر و حدت کثرت بسوی او

کون مکان از دست که در جستجوی او ^{است} | صادق بود همان که بهین گفتگوی او

صلوات بر محمد و آل کرام او

مومن همان بود که بود خواستگار او | دار و چو گل به پهلوی خود خار او

گريد سحاب و ش بهوائی دیار او | ما ئیم دوستداروی چار یار او

صلوات بر محمد و آل کرام او

در مصطفیٰ و عیسی موسی است فرقتها | شان هر دو اند طالب ^{مصطفی} مطلوب

ذاتش ز آفرینش حقست مدعا | انور بنحوان بصدق ز صد شوق بر ملا

صلوات بر محمد و آل کرام او

یارب منم خراب تبه کار و پر گنا | حاضر شدم بدر که عالیت عذر خوا

وانتم کہ گشتہ است عملنا مہ اسم یا

عفو م یکن خطا کہ بخوانم بسال و ماہ

صلوات بر محمد و آل کرام او

نعت سیزدہم

مہر ما ہے کہ دل نشین منست

مقبِل رب العالمین منست

والئی و پشتیان موجودات

داور و دیاور و معین منست

موجب راحت دل و جانم

مونس خاطر حزن منست

اسم پاکش محشود و محمود

اللہ اللہ کہ نازنین منست

ذکر او آبر وے دایم

فکر او یار ہمیشین منست

سرماؤ غبار خاک درش

آستان دے وجہین منست

گفت لولاک حق بتعریفش

انکہ طہا و یاسین منست

عشق آن لاله روی گلشن قدس

گل و نسرین و یاسمین منست

حق تعالیٰ ہر ہمہ گفت

احمد مجتبیٰ امین منست

یاد دندان آن محیط کرم

بے بھاگو ہر تقین منست

چون نتا زم کہ از ہدایت او

حقیقہ طریق دین منست

حیف و ہسابتیان بدین را

ہر یکے زان سگان کین منست

هر سخنور که اندرین عهد است

در فن شعر خوشه چین منست

النور ازین ذات پاک نبی

به زعرش برین زمین منست

نعت سیزدهم

بنیم از چهره زیبائی رسول عربی

اشک ریزی کنم و ناله زخم رعد

خرم آنکس که دم خصلت باجل

سر بر در شب معراج مشرف گرد

اللهم هب له خویان بدل جان هستند

دولت دنیوی و دین بود از دی کز مهر

ای زهی وقت بایون مبارک بود

آدم و نوح سیحان و خلیل و موسی است

منزگونیست و خجالت زده نرگس دیده

جان من با فدایش که عیان گرد

گشت آزاد زهر در و هر آنکس که دمام

خانه دیده کنم جائی رسول عربی

بهر دیدار تجلیائی رسول عربی

جان سپارد به تمنائی رسول عربی

عرش از خاک کف پای رسول عربی

شیفته بر قد عثمانی رسول عربی

یک نظر کرد بسیمائی رسول عربی

جبهه ما و کف پائے رسول عربی

عاشق و دواله و شیدائی رسول عربی

نزهت نرگس شهلائی رسول عربی

علم حق از دل و انامائی رسول عربی

سراسر از ست بسودائی رسول عربی

فی الحقیقت اولو العزم ملک ای انور
نیت کس همسر و همیت ای رسول عمر

نعت پانزدهم

جیب خاص خد امصطفی است صل علیه	شفیع روز جزا امصطفی است صل علیه
چرا به پیش طیبیان روم پی دریا	دوای در و در امصطفی است صل علیه
به زندگی و پس از مرگ بعدت مدام	معین و یاور ما امصطفی است صل علیه
سبب شاه خطا پوش و چاره ساز شفیق	بهر غریب و گدا امصطفی است صل علیه
سحاب بخشش و احسان و فیض و قلزم لطف	محیط فضل و عطا امصطفی است صل علیه
بدان بصدق که کافی وسیله نزد خدا	برای عفو خطا امصطفی است صل علیه

بخواهی ار که نه میری چون بندگان انور
نگر حیات و بقا امصطفی است صل علیه

نعت شانزدهم

منم مبتلا یا حیات النبی	بکرم من هوا یا حیات النبی
کرم کن برین بنده شرمسار	برائی خدا یا حیات النبی
ز بهجوریت گشته ام خسته حال	رخ خود من یا حیات النبی

عطایت دوا یا حیات النبی	مرضیان محبت را کافیت
زوار الشفایا حیات النبی	کجا میروم گر شوم نا امید
قنادم ز پا یا حیات النبی	خدا را مرا دستگیر کن
معافم خطایا حیات النبی	بسی گشته ام منفعل کن بلطف
ترحم لنا یا حیات النبی	توئی غیب دان واقف سحر حق
همه انبیا یا حیات النبی	بروز جزا از تو یابند فیض
بگویم ثنا یا حیات النبی	گرم از گرم سمر سزارم کنی

شب در روز انور گشت التجا
بده مدعا یا حیات النبی

لغت هفدهم

جوش مهر پیوست انور	اینکه سودات در سراسر انور
موجب دیده ترست انور	قلق واضطرار و خشک لبی
مرثرا یار و دلبر است انور	غم چه داری که گر غمش هر دم
نادی دین در بهر است انور	شکر شد که احمد محمود
نار فرقت به بستر است انور	خار هجوریش بدیده من

در غمش بے حس و حواس تمام

بر سر باست ظل لطف نبی

چون نثارم به بخت طالع خویش

صورت نقش سطر است انور

این ندانی که بی سرت انور

در زمانه منور است انور

ز آنکه ارباب علم میگویند

با کمال و سخنور است انور

نعت هیزدهم

هست بایل دل من سوئی رسول عربی

قبله دل نگرم روی رسول عربی

عنبر و مشک خطا و ختن و چین و تار

هست از روز ازل تا با بد عالم گیر

معنیاً در همه صورت بجهان کالعدم است

وجه حق مهر و هلال فلک چشم امم

شاهدان حسرم قدس بجان شفیقه اند

یا الهی بمنسار وئی رسول عربی

کعبه جان شمرم کوئی رسول عربی

جمله خوشبوی ز خوشبوی رسول عربی

لشکر خلق خوشش و خوئی رسول عربی

کفر از قوت باز وئی رسول عربی

چهره و دیده و ابروی رسول عربی

بر قد و قامت و کیسوی رسول عربی

میشمارند همه اهل معانی انور

بهتر از خلد و ارم کوئی رسول عربی

نعت نوزدهم

آدم در حضرت گریان نالان یارِ رسول
 طاقت و تاب جدائی نیستیم و ستم
 چهره و رخسار خوبت لاله زار باغ قدس
 جان بقربان سلک دندان لبِ لعلِ جناب
 شامل عالم اگر لطفت بود در حب خلق
 جز تو کس بر سر گذشت من ندارد آگهی
 تا بجی باشم خراب و خسته حال و بیقرار
 نامه اعمال دارم چون درون خود سایه
 بس گنهارم ولی از کلمه خوانان توام
 بر زن و فرزند و خویشاوند گیه نیستیم
 هر چه گفتا نفس آن کردم نترسیدم حق
 گریه برانی از در خویشم درین حالت بیه

سوخته جان و دلم از نار هجران یارِ رسول
 رحم فرما بر من خاطر پریشان یارِ رسول
 زلف و کیسوی معنبر سبستان یارِ رسول
 دلربا و رشک مر و ارید و مرجان یارِ رسول
 سر سرازم کردم هر شکل آسان یارِ رسول
 با که میسازم عیان اسرار پنهان یارِ رسول
 از تر حسم در و ما را بخش در مان یارِ رسول
 چاره کن ورنه میباشم شیمان یارِ رسول
 بخش وقت آخر نیم نور ایمان یارِ رسول
 تنگی فضل تو میدارم بھر آن یارِ رسول
 نامرادم راه من زو نفس شیطان یارِ رسول
 سر کجا بر دار داین بی برگ و سامان یارِ رسول

کی تواند انورِ ناهم گفتن نعت تو

هست در تعریف و توصیف تو قرآن یارِ رسول

نعمت عظیم

خسته حال و افکار و مقیاسم یار
شد تلف عمرم بله و لعب و حرم و معصیت
پیر گشتم عهد دانی خرابم شد بفسق
حیف صد افسوس کن اقرارم و معصیت
گر تو روی حق نما کیسار بنامی تجاب
رحمة للعالمین و شفیع المذنبین
تو شهر نشاهی و سلطان سریر مکرمت
چشم دارم کن گرم بخشی نه فرامی دروغ
لطف فرما بر من نامه سیاه و مستند
گر رحمت در دل حضرت خیالم نگذرو
اینچه بد کردم که از نیکی شدم نفرت گرین
کرد آرامم رم از نا اهل و با بستان
می برد روح شهیدی شک حسرت خور و
بگذرانید انور اندر زیست خوش اوقات پیش

سپیدی نام شاعر است که در وقت گوشت بهر بلور در مدینه منوره اقل نمود ۱۲

کیست جز تو یا دور و غمخوار و یارم یارِ سول
 زان سبب شوریده حال و شرمسارم یارِ سول
 با کدامی رود اجل را جان سپارم یارِ سول
 هست امر حق و طاعت ناگوارم یارِ سول
 کی بود فکر عذاب گور و نارم یارِ سول
 زین توقع با تو من خود را سپارم یارِ سول
 من غریب و عاجز و امیدوارم یارِ سول
 چون یقینار و می دل سویتو آرم یارِ سول
 راست کن از دست بخش حمله کارم یارِ سول
 روز محشر سز خجالت بر ندارم یارِ سول
 حیف پامال خندان گشته بهارم یارِ سول
 هست و انگیز شوق آن دیارم یارِ سول
 گره شود در وادی میثرب مزارم یارِ سول
 بهر وقت آخرین در اعظم دارم یارِ سول

نعت بست و نیم

رخ پر نور بنامی اگر یا احمد مرسل
 ترا صدر العلی بدر الدجی نور الهدی خوانند
 شفیع المذنبین و رحمة للعالمین ذات
 به اعجازت ز رنگ و آتش سوزان بکبریه
 سراسر ذکر معراجت بسبحان الذی اسر
 بدست تو ز اول تا به آخر بوده و باشد
 تعالی الله که از یمن قدمبوس بپاینت
 ز قهر و مهر تو در یک نفس بکوشش محنت
 بیان فرمود در قرآن خدا تعریف و توصیف
 خیال و دهنه پر نور دارم لیک نام دارم
 گرم لطف و کرمهات شود یاد زهی طالع
 خراب و خسته حال و دلفکار و زار و بیجانیم
 حبیب ریائی و شفیع و صاحب قدرت
 شوم قربان بیا بنابر و یا طلعت زیا

فدایت میکنم جان و جگر یا احمد مرسل
 منور کن دلم از یک نظر یا احمد مرسل
 ز انگشتت شده شوق القمر یا احمد مرسل
 بر آید آب و نخل پر غم یا احمد مرسل
 خوشتر از لولاک و همیت لب یا احمد مرسل
 عنان اختیار خیر و شر یا احمد مرسل
 گیاه خشک شد سر سبز و تر یا احمد مرسل
 شود ز رخاک و خاک تیره زریا احمد مرسل
 گنج آید شنائیت از بشر یا احمد مرسل
 چه داند کرد این بال و پیر یا احمد مرسل
 بر آید آرزویم سب یا احمد مرسل
 تر خشم کن برین شوریده یا احمد مرسل
 ز قدرت داد هر مرسل خبر یا احمد مرسل
 که از مهوریت شد خون جگر یا احمد مرسل

بدنیا گریه بینم رویت در گورتا مشر

بمانم سوگوارد و نوحه گریا احمد مرسل

سیه دل انور مضطر بحاجت معروض میدارد

بنفکن از کرم سویم نظم بر یا احمد مرسل

نعت بست و دویم

الغیاث اسی راحت دل ملک جان الغیاث

الغیاث اسی پادشاه محنت سرم فرخ ششم

الغیاث اسی سید ابرار غمخوار اسم

الغیاث اسی دلربا شهباز اوج لامکان

در شب معراج از دل جان نثارت بوده اند

چون توی با آن جلال شوکت شان سگوه

آن شهباشی که هستندت بخت نشین مدام

سو ختم از آتش دوریت دیدارم بخش

ویده و دانسته کردم کآنچه منع شرع بود

در جهالت بگذرانیدم همه عهد شباب

یا رسول الله هستم در خیال رویت

الغیاث اسی افتخار جن و انسان الغیاث

الغیاث اسی معنی دل صورت جان الغیاث

هستم از هجر توحید ان پریشان الغیاث

کز زیارت شد عیان اسرار پنهان الغیاث

جملگی سبوحیان و حور و رفوان الغیاث

کن کرم بر حال این پاسبند خدایان الغیاث

جن و انسان و ملائکه یز فرمان الغیاث

تا بکے باشم ز هجوریت گریان الغیاث

عیبهای من بپوش از ذیل احسان الغیاث

چون نباشم موقع پیری شیان الغیاث

دل کباب و دیده گریان سینه بریان الغیاث

براسید عفو تقصیرات ای ختم الرسل
النور آمد بر درت جانسوز مالان الغیاث

نعت بست و سیوم

چون نباشم مایل حسن و جمال احمدی
شوکت شاننش نگر کاند شب معراج شد
روز کسب روشنی و شب سیاهی اقد کرد
افضلست آن بزم از بزم سکت فی النثل
رو بروئی خالق و مخلوق باشد سر فراز
بهترست از شوکت جسم نزد ارباب خرد
عالم و آدم مشرف شد از ان حضرت نبو
ذنگ شد بر سدره بالکل باز از پر واز ماند
زنده دان آنرا که عزرائیل را وقت اخیر

هست ایند عاشق جابه و جلال احمدی
تارک عرش معالی پائمال احمدی
در ازل از تابش رخسار و خال احمدی
کاندر آن باشد بهر دم قیل و قال احمدی
بهره در هر کس که گردد از وصال احمدی
فی الحقیقت رتبه و قدر بلال احمدی
هیچ یک از مرسلین مثل و مثال احمدی
دید چون روح الامین نیروئی بال احمدی
بی ترد و جان سپارد و در خیال احمدی

النور ادر هر دو عالم موجب امن و امان
بس بود دست من و دامان ال احمدی

نعت بست و چهارم

رحمت عالمین محمد است
 مهر رومه جبین محمد است
 غرت و آبروی دین مستین
 رفت آنجا که جبرئیل رفت
 منکشف شد ز معنی معراج
 ماه بروج لعمرك و لولاک
 کرد شوق القمر بیک ایما
 صدر کل بدر لا مکان منزل
 مان که صد درجه بهتر از یوسف
 اعتبار منزل و طاسا
 نامور شاه سوار پشت برق
 بی بدل همچو ذات پاک احد
 مدعا و مراد موجودات
 روز محشر شفاعت کبری
 انور اسم نحر تو خوش دلان

سید المرسلین محمد است
 دلبر و نشین محمد است
 حسن شرع مبین محمد است
 لایق آفرین محمد است
 عین عین الیقین محمد است
 شاه مسند نشین محمد است
 الله چین محمد است
 زیب عرش برین محمد است
 نازنین و حسین محمد است
 مقصد یا وسین محمد است
 تاجدار مبین محمد است
 در زمان و زمین محمد است
 از مکان و مکیں محمد است
 اختیار همین محمد است
 رحمت عالمین محمد است

نعت بست و پنجم

منکه هستم عاشق زار جناب مصطفی
 هست در نزد ادلی الالبصار ارباب خرد
 فی الحقیقت مدعای صورت و معنی یکتا
 بهتر از ظل و سایه طوبی شست
 ابتر و رسواست چون البیس در گاه حق
 رست از فکر و دو عالم آن که منی شد مدام
 عالم از بوی خوشش گردد معطر گنیم
 هیچ فرقی نیست نزد عالمان بنده دل
 وجه آنحضرت هر آینه توجه الله دان

فرض دانم یاد رخسار جناب مصطفی
 قرب حق تقرب سر کار جناب مصطفی
 بشمرم کار خدا کار جناب مصطفی
 سایه دیوار و اشباح جناب مصطفی
 میکنند هر کس که انکار جناب مصطفی
 ترزبان از ذکر اذکار جناب مصطفی
 باری یابد برابر جناب مصطفی
 در کلام الله گفتار جناب مصطفی
 کن دل و دین جمیع اشیاء جناب مصطفی

شکرانور کن بجان که فضل حق هر دم ترا
 هست در دل شوق دیدار لقای مصطفی

نعت بست ششم

احمد مرسلان پیغمبر است
 و مبدع فکری و ذکر آنحضرت

داور و غما ساز و یاور است
 نوش و شیرین ز شهد و شکر است

کی بجزوی بود علاج پذیر	تازه سودائی او که در سرم است
مال و اموال محبت است	مهر و زرش دولت و نرم است
هیچ غم نیست که در مردم	سایه آسنا ب بر سرم است
از همه مرسلین بدر که حق	صاحب اقتدار و محترم است
ذوق شرب بجان در دل من	اشتیاق زیارت حرم است
مردم به بوا دئی شرب	که شهیدی نظیر هم سرم است
بهر خاص و عوام هر بد و نیک	دست حضرت بخشش و کرم است
کی بخواهم که از غم حشر	خار در چشم و گل بستم است

القرابہ استماع نعت

روح جامی بدام بر سرم است

نعت بست و به ختم

سرور انبیا جان رسول خداست	زینت لامکان رسول خداست
دلبر و لبران رسول خداست	جان جان جهان رسول خداست
ناظم کارگاه کن فیکون	ختم پیغمبران رسول خداست
بدر اوج حقیقت کثرت	صدر وحدت نشان رسول خداست

پرده پوشش اعم خلاصه کون

مقصد و تداعی عالمیان

شاه اورنگ لی مع الهی

دافع شورش ضلالت و کفر

بیکسانرا کس و انیس و رفیق

شافع عاصیان رسول خداست

از عیان و نهان رسول خداست

نامور حکمران رسول خداست

مشفق مومنان رسول خداست

رهبر بر گمراهان رسول خداست

گو مگو حال نوشتن انور

رازدان جهان رسول خداست

لغت است و هشتم

ز هجوریت زار و دلفکارم یار رسول

تلف عهد شایم شد بغفلت میخویم حشرت

نخل هشتم که ابلیس لعین هم میکند نفرت

زن و فرزند و یاران می شمارندم کنون

بوقت تلخی نزع عطا کن شهیدانم

بحال الاجوابی و سوالات نکیرینم

اما نم ده ز شر نفس شوم شورش شیطان

پنجش از رویت اقدس قرارم یار رسول

که پامال خزان گشته بهارم یار رسول

ز کردار و گناه بیشمارم یار رسول

تویی اکنون انیس و غمگارم یار رسول

که باشد در دو عالم راست کارم یار رسول

چه خواهی هم کرد زان در اضطرابم یار رسول

محب الهیت و چار یارم یار رسول

کرم فرما کرم فرمای من نهجوریم پسند
 بوقت نزع گر کرد نصیبم ویت حضرت
 توقع اینکه میسازی سر از من چه گویم
 خطا کردم که قدر زندگی هرگز ندانستم
 اگر تور و نه پوشی زین خرابات مناجاتی

بجز از حضرت لمجا ندارم یا رسول الله
 بود گلشن صفت خاک فرارم یا رسول الله
 خرابی شهر سار و نابکارم یا رسول الله
 شد از دستم عنان اختیارم یا رسول الله
 بود محبوب غفران در کنارم یا رسول الله

بعین مکرمت فرما نگاهی جانب انور
 که ادنی اسایل امیدوارم یا رسول الله

نعت بست و نهم

بهر دم نعت دیدار خواهم
 رخ زرد و تن بیمار خواهم
 ز بهجوری رسیده بر لبم جان
 ندارم آرزوی باغ فردوس
 شمیم بوی مشک منی پرین
 خوشم از محنت و غربت نه ترسم
 رضائی شاه بطحی و شیرب

تجلی جمالی یار خواهم
 دل بر این چشم زار خواهم
 وصال احمد مختار خواهم
 بکوی دوست استقرار خواهم
 نه هرگز نافه تا نار خواهم
 محبت بادل سیدار خواهم
 دمام از داور دادار خواهم

مطلع نهم

پہلی آسائش دنیا و عقبہ

زوم غوطه به بحر آشنائی

عزیزانه بمصر عشق هم

تقریب با چنین سرکار خواهم

بهر صورت در شهر ابر خواهم

نغم یوسف زلیخا و ارتوا هم

چه درستی چه در شیاری انور

لِقَائِي سَيِّدِ الْاَبْرَارِ خَوَاهُمْ

نعت سی ام

هزنی آدم و خدیجه ابی

ملکے انس و جن و حور و پری

عالم و عرش اعظم و کرسی

انبياءاً لتؤمنين به

في الحقيقة بنزول النظر

قالب توبین مقام او ادنی

من آنی بدل بخوان و بدان

در شفاعت نمیکند حرأت

موسم صاف و توای انور

وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝

عاشق حسن کاشانی

کتاب آثار و عاقلی

شهر شریف و خاک کعبه نبوی

گفتند این را از لبرائی نبی

درست از نشان گدا می نوی

فروغ الامكانت حائمه

مستطیل و مربع

مستند

پنج پیرہہ کی سوا فی ہر

و ان کما ی

نعت سی و یکم

احمد مرسل صیب حق رسول پیشال
کاشف اسرار بحان الذی مطلوب کل
مسند آرای رسالت نبی عیش لا مکان
سرور لطیف و یثرب شافع روز جزا
وصف اولو لاک و تعریفش عمر کآوده
ذات مجموع الصفات و ست ستر پایا نوری
ورید ز خورشید میگردد با هنک رخس
مشرکان تکلیفها و اوند حضرت را بر شک
از ظهورش زلزله در قصر کسرا و قناد
بارها گردید جاری بهر نفع مومنان
سوسمار و رنگ و آهوک طیب بخواند
سر سبز شجر میگردد حضرت را سلام
بنگر از قرب کفش و تار خوان هرگز خست
هست در داین سرفراز و ممتاز و بزرگ

آفتاب آسمان شوکت جاو و جلال
مهیبط جبریل طاسا منزلت یا خصل
واهب جرم خلایق صاحب حسن و جمال
نافع اهل هدایت وافع کفر و ضلال
نور او پیدا نمود اول خدای لایزال
نورانی سایه بودن لازم آمدنی محال
ماه کامل در تمنائی قدیموش بلال
هیچکند نشست بر آئینه اش زنگ بلال
لات و عزیزی سرنگون گردیده و پایمال
آب صاف و شیر ز انگشتان آن بحر نوال
جان من سر بان اعجازش که دارد این کمال
هیچ پیغمبر نبوده این چنین فرخنده فال
کلمه خوان را سوختن و انهم جهیم را و بال
کس که قربان کرد بر نام محمد جان و مال

سید الشهدا علیه السلام

یا رسول صد توئی مشکشائی کائنات
آدم و حضرت گریان و نالان حنین
خاک گردیدم ز درد دوری هجوریت
ورنه دایع فرقتت در گور با خود می برم
گریه کارم دلی از کلمه خوانان تو ام
مضطرب گردیده ام ز شورش و طبعان
یا بکن یا بسوی یثرب بطحی طلب

حسم فرما برین نالایق و شوریده حال
ز آتش هجرت کبابم زیتن دانه محال
جلوه روی خرم ناکه می باشم نهال
روز محشر سر بر آرم از زمین لاله مثال
از کرم عفو خطایم کن عطا فرما وصال
طبعهاگشتند از کذب شایسته اعتدال
یا بکن آن فرقه را اخراج سوئی بر نکال

کن ادب انور شمع اینچنین بهیوده گوی
کاندرین حضرت بان کمال کنگست لال

رباعی

منت ایندرا که هستم نعت خوان مصطفی
سربلندی حاصل از کلمه طیب شده

مهر و رزاه بیت دوستان مصطفی
با دمال جان من قربان جان مصطفی

رباعی

پیشتر از عالم و آدم ظهور مصطفی است
موسی فکرم به نقش لن ترانیه اشمنید

مدعای جمله موجودات نور مصطفی است
آسمان نفهم امین عرش طور مصطفی است

نعت سی و دوم

یا رسول الله!ستم عیدار پر خطا
شد تلف عمرم بفسق و جرم و عصیان بهر
نفس و شیطان زور هم گردیده ام خوار و ذلیل
رحمه للعالمین و شفیع المذنبین
چشم رحمت بر کشاموی سفید من بین
گرتن سازی کارهایم راست از فضل و کرم
گر غیر خشمم کردم کارم انور یار رسول
چون تویی امانت پناه و عاجز از ادشگیر
نا توان نابکار و شرسار و بکسیم
از خطایم در گذر کن معصیت باز ایدم
هر چه کردم عین بد کردم کنون در راه نیک
خوشتن را با تو بسپرم تویی مولای من
گرتشی دیدار خود بخشی باین شورید حال
بس خراب و خسته عالم از غم مهجوریت

از کرم ارحم لنا ارحم لنا ارحم لنا
عفو تقصیرات میدارم از آنحضرت جا
چاره ام کن ورنه باشم منفعل روز جزا
شافعم شونیت مارا جز تو کس
گشت از بار گران معصیت پشتم و دوتا
خشم من ابله پس رهن شاگرد و بر ملا
سر خرو می حاصلم آید بحسب مد عا
رس بغیر یاد من افشوده دل بای مصطفی
از جهالت سر بسیر بر خوشتن کردم جفا
توبه کردم توبه کردم رحم کن رحمت نما
دار ما را مستقیم ای پادشاه ذوالعطا
افتخارم کن عطا سویم بیارویم نما
عاقبت محمود باشم راست کرد کار ما
هر نفس در اضطرابم روی در خواهم نما

عزتم افزای از دیدار فیض آنا خوش
 عکس را چاره سازا مهر بانا شفق
 نام تو حایم و یاسین و طاهر کتاب
 سرسبز و ایل و صفی می شکین بوی
 خواند حق در شان تو لولاک ای حتم ال
 هست سبحان الذی اسری دلیل عزت
 شهر و رخا و مان تست جبریل امین
 شد طفیلت بعدی صد سال آدم سرفراز
 لطف مهرت گزیده کردی شکیری نوح را
 نار نمودی شده گلزار ابراهیم را
 شد چو الطاف و عنایات کفیل ایل
 گزشتی جبرائیل تسکین موی الطور
 شامل حال سجا شد چو مهر آن جناب
 فی الحقیقت رویت حضرت بر دیا دیده بود
 دست امداد تو چون گسترده دامن رحمت

حاصلم کرد و زویدار جالت مدعا
 سید عالیه با با داور اشیا
 جای قربت قاب قوسین است او ادنی بجا
 رایت انما تعنا رویت شمس الضحی
 قدرت و قدرت نمیداند کسی بنده کبریا
 لا مکانی شد مکان عرش محلی مسکا
 منسلک و مخلصان تست خیل انبیا
 ورنه خواندی تا قیامت ربنا اغفر لنا
 کی ز طوفان سلط گشتیش گشتی راه
 نور مهرت صادقانه در دلش نمود جا
 فدیہ در چشک زدن دریافت حب مدعا
 میشدی فی الفور از یک جلوه کارش اکتفا
 بی تر و دیر سپهر چارمین دریافت جا
 شد زینجا صورتا بر حسن یوسف مبتلا
 یونس از زندان لطفین حوت گردیده راه

در کف داود گشتی ننگ و آهن موم که
مربیان را مسخر جن و انس این پری
جرعه ز آب حیات بخشش الیاس و خضر
جز زبان جبرئیل اصلاً نمیکرد و بیان
خود و هدایا نصاب اگر باشد کسی منصف مزاج

گرنه بودی شغل او هر دم در مصطفی
شد چو نام اقدس گشتش ممد و زینا
خورد و عمر حساب و دانی یافتند از کبریا
عزت و توقیر و تشریف که گردیدت عطا
لن ترانی میرسد با آون مہنی از کجا

قطعه

از پی خوشنودی حضرت با حضار ملک
متفق خواندند اقرار تا همه با ذوق و شوق
ابر و باد و مهر و ماه و سال و ماه و بام و شام
گرنه بودی ذات حضرت باعث حادثا کون
یا رسول آمد قربان علوت می شوم
کو زبان کج میج انور سدا و ارتعوت

و اذا اخذنا منک

عهد نامه خواست ریشاق حق از انبیا
فاشهد و افرمود حق کلاماً یک شد گو
جمله در کار اند و میدارند سویت التجا
کی شدی دنیا و مافیہا عیان یا مصطفی
سایر و دائر توئی از ابتدا تا انتہا
بیکم ختم سخن اینجا که ای خیر الورا

و ستگیر ما توئی سیر لنا کل العیر

شاه میر و ما توئی سہل علی سنا خونا

نعت سی سیوم

مرا هست در دل نعمت یا محمد
 خدا خاص و محبت از مختار کرده
 سراسر از بعد از نه صد سال گشته
 بمیشاق گفتند جمله عزیزان

تصدق شوم هر دست یا محمد
 به هر ده هزار عالمیت یا محمد
 چو شد گنجی آدست یا محمد
 که باشیم ما به دست یا محمد

کنی کر شبی چشم انور منور
 زردیت چه گردد دست یا محمد

نعت سی چهارم

نبی بامنست و مسم بانبی
 نیاورد و ایند گه در ظهور
 غرض هست اندرادر کتاب
 بصد مهر آفت زاعنه ازاد
 قیاس سخن کن از اینجا که هست
 همه انبیا ذره و آفتاب
 یقینیم که در عالم خلقت اند
 شده سرگون لات و عزیزی

کنم و سبدم یا نبی یا نبی
 چنین صاحب قدر و یکتا نبی
 ز حامیم و یاسین و طاه نبی
 خبر داد موسی و عیسی نبی
 زهر فرسودا علی و اولا نبی
 همه انبیا قطره دریای نبی
 شهبان جهان بنده لای نبی
 بدینا چو کردید پیدا نبی

تزلزل در ایوان کسری قیاد	چو بهباد در محب خود پانی
بی راندان کس غیر حق	کس اگر ز حق نیست الا نبی

شود چشم انور گداز طلعتش
بدانم که رضیت از مانی

نعت سی و نهم

منم از گت بس خجل یا محمد	ز کردار بد منفعل یا محمد
تو چون نازنینی و جان جهان	سزد و فرشت عین دل یا محمد
صریح و عیان بادی که آدم	کھان بود و آب و گل یا محمد
رجا اینکه در زمره خاکساران	بفرمایم شتمل یا محمد
ترحم خدا را بحالم که سویت	بجان و دلم شتغل یا محمد
چه کرد و دکت گریه محبت	بداری مرا مستقل یا محمد

بکن دیده ام انور از نور رویت
چو زینجا شوم مستقل یا محمد

نعت سی و ششم

دانم که هستم بر خط ارحم لنا یا مصطفی	گویم هر صبح و سهار رحم لنا یا مصطفی
--------------------------------------	-------------------------------------

دارم گناه بجد و عدو دارم ز حصص^{مستطفا} بد
 شیطان نفس هر گشتم ز دهر ز حضرت در^{غشتم}
 گردید از فرط گنه موکم سفید و رو سیاه
 عمرم گزشته سر بس و در حصص^{مستطفا} طمع سم و زهر
 آینده ده بشد بمن توفیق اعمال حسن
 پیر ضعیف عاجزم نیروی طاقت گشته کم
 و انم ترا امت پناه خوانم ترا امید گاه
 پر در و دل سر و دم سبی نالایقی کردم بس
 در و مرا در مان بکن هر مشکلم آسان بکن
 غمگین ز عصیان خودم بار دل و جان خودم
 رویت چو کعبه و لکشا بوسیت چو قبله غمزد
 چون میر و دم زمین کهنه ویر کن عاقبت نارنجیر
 اول توئی آخر توئی باطن توئی ظاهر توئی
 ایند و ثنا خوان تو بس لاک در شان تو بس
 روز جزا پیغمبران خواهند داد و ت عیان

کن از عطا عفو هم خطا^{مستطفا} ارحم لنایا
 شرمند و اسم دین ما چرا ارحم لنایا^{مستطفا}
 دستم بده بهر خدا ارحم لنایا^{مستطفا}
 دارم کنون اندیشه ما ارحم لنایا^{امستطفا}
 پر شمس کن از ما مضی ارحم لنایا^{مستطفا}
 افزود و در من عیب بها ارحم لنایا^{مستطفا}
 از لطف بنگر سوئی ما ارحم لنایا^{مستطفا}
 معیوبم از بهر خدا ارحم لنایا^{مستطفا}
 هستم بغمها مستلا ارحم لنایا^{مستطفا}
 دارم بسوئیت التجا ارحم لنایا^{مستطفا}
 کوی تو ام دار الشف ارحم لنایا^{مستطفا}
 بهر شهید کربلا ارحم لنایا^{مستطفا}
 یعنی تو شاهی من گدا ارحم لنایا^{مستطفا}
 وصف جالت و الفتحی ارحم لنایا^{مستطفا}
 هر یک بگوید بر ملا ارحم لنایا^{مستطفا}

طاه و یاسین خوانمت کشف منزل دانت

گر یک شبی دیدار خود بخشی باین حقدار خود

از بحر حضرت بیدلم شد زندگانی مشکلم

نمودم از حرص قوی نفس دغل پرور

پیوسته خوانان تو ام از کلمه خوانان تو ام

چون انتقام میشود تم قیل و قال میشود

مشهد و حسنت بل اتی ارحم لنایا مصطفی

کرد و حصول مدعا ارحم لنایا مصطفی

سویم بیار ویم نما ارحم لنایا مصطفی

بر خوشی تن کردم جفا ارحم لنایا مصطفی

نیکم اگر یابد ادا ارحم لنایا مصطفی

آندم بیاس بر رضی ارحم لنایا مصطفی

آنور چرا غم میکنی حسرت خوری ماتم کنی

سر خوش بگو با صدر جا ارحم لنایا مصطفی

لغت سی و هفتم

یا رسول الله جمال خود مرا بنما بنجاب

عمر خود بروم بسر در فسق و عصیان و گناه

طاقتم شد طاق از بار گران معصیت

رحمة للعالمین و شفیع المذنبین

هیچکس از بارگاه عالیت محروم نیست

روز محشر منتظر باشی سویت انبیاء

هست جانم در فراق ت بیدار بر اضطرار

شمارم و سفیدم رویاها لا جواب

زود دستمگیرم تا توان مثل حباب

بنگر از چشم کرم حال من خانه خراب

من چرا محروم باشم اسی شه طایه خطایا

تا ترا سازند از بهر شفاعت انتخاب

ز اب رحمت حرف ناشایان اعمالم بشو
 روز و شب کیفیتی زان موی مشکین و رخت
 گزنگشتی حسن فضاوت زیب شکل بوالبشر
 گشت ذکر یا و یحیی را فتوح چاره ساز
 نار ابراهیم شد کالبر دسرازه مهر تو
 نوح در غرقاب طوفان دید فضیلت و شکر
 از تو پر زینت سر برکت کنز امحفیا
 لوط و الیاس و شعیب شیت و داود و عزیز
 چون توئی مشککشاد وادی و غمخوارین

ساز ما را از عطف وفت در دو عالم کامیاب
 ذره از نور رائی تست ماه افتاب
 کی ملایک سجده کردند پیشت خاک و آب
 از تو یونس را دعا در بطن ماهی بجا
 یافت اسماعیل هم فدیه طفیل آفتاب
 حاصل موسی و عیسی شد طفیلت فجاب
 وز تو صدری مع الهی سر اسر مستطاب
 دیداد صافت بعد خویش آئین صواب
 چشم دارم اینک می بخشی بجا تم از عذاب

از کجا آر در زبان لغت آنور یا رسول
 هست پُر از لغت آنحضرت کتاب مستطاب

لغت سی و هشتم

یا رسول اسد دارم آرزوئی رویت
 رحم کن بر حال زارم بخشید از خودم
 یا محمد یا محمد یا محمد ذکر ماست

زندگی بروم بس در جستجوی رویت
 بگذرانم هر نفس در گفتگوی رویت
 فکر بر گرم است در هر حال سوی رویت

می شود خاکِ مزارم رشکِ شک از
 من را آنی در حدیث آمد که ای ختم الکر
 یا الهی تا قیامت همچو ابلیس لعین

غبنین گرد و شام من بوی رویت
 رویت حق است یگان روی رویت
 خوار و زار و در بدر بادا عدوی رویت

صبح محشر مهر صورت سرکش آنور ز کور
 گر کند حاصل بدینا آبروی رویت

نعت سی و نهم

من که هستم مهرورز و عاشق و زار نبی
 هیچکس هرگز نیارد یاد حور و سدا
 باشد از فضل خدای لایزال و لم یزل
 مردمان سیف و دم یعنی فصاحت پیشه گان

خواهم از دل رویت جان بخش رخسار نبی
 شد مشرف کسکه از آئین و بار نبی
 تا ابد گریشی سودای بازار نبی
 جملگی ستند لال از نطق و گفتار نبی

یک شبی در زندگی یارب تجی بختن
 کن منور دیده آنور ز دیدار نبی

نعت چهارم

در وصف ماه ربیع الاول

انور از مهر ماه بس انور ربیع الاول است

زانکه میلاد محمد در ربیع الاول است

الهدایه کاین مه یلا و عرس مصطفی است
 شهره نوروز است عیدین شب قدر و بر
 خوان در و دوازده صد اخلاصی تازه
 گردنهای حق طلبداری بنام مصطفی
 نزد ارباب محبت سال هر مه شاهد است
 صاحبان دل بجان مشتاق دیداروی اند
 هست این ماه مبارک خوبتر از هر محفه

شبیفته هر صاحب دل بر ریح الاوست
 فی الحقیقت ان همه بهتر ریح الاوست
 مجلس میلاد حضرت در ریح الاوست
 کن تصدق مال و جان بر ریح الاوست
 از پی هر شاهدی زیور ریح الاوست
 است نواج ذات پیغمبر ریح الاوست
 یازده ماه همد ماه و خور ریح الاوست

نعت چهل و یکم

یا محمد بنی با بنگر
 زنده از زهر بحسب مردم
 رحم کن بر من و غمی به من
 متوجه منم بسد کارت
 چشم من کن منور از دیدار
 دست برکش تو از حریرین
 گشته ام ز آتش فراق کباب

هست اتور ز فرقت مضطر
 جسم روح مراست مثل کفن
 که شود نیک بد نصیبی من
 بهر ویدار فیض آمارت
 سهل فسه ما بلطف هر شوا
 زودتر بهر دستگیری من
 بخش ویدار خود شبی در خواب

جامم آمد بلب درین خواش

گشت عمرم تلف بفسق و فجور

شد علنامم سیاه همه

چاره ام گر نمی کنی ای شا

ز آب الطاف و بخشش احسان

باشم اراز عنایت محروم

بنده بندگان درگاهم

یانی یانی کنم همدم

گر ز عسکرم شود هر کام

در شود شاه خصم سرکش من

گفتگو بالتام ختم کنم

چه عجب گریاید این خواش

از ره راست اوقتام دور

گشت عهد خوشم تباہ همه

می شود حال من زبون تباہ

شوز لوسم حروف ناشایان

کردم شام گویند صورت دوم

خاکسار و گدای آن شاهم

کار خود با تو جملد بسپرم

می شود آبرو بدست ارم

چشم و جان منت آتش من

بر در و در و سلام ختم کنم

باد هر دم ز مادر و سلام

بر تو برآل و بر حساب کرام

نعت چهل دوم

کن و لم شاد یانی الله

رس بفریاد یانی الله

گشته ام در هموم هجوری	خوار و بر باد یا بنی الله
اسم حضرت مرا بهر لحظه	هست اورا و یا بنی الله
نفس و شیطان و ام شمن با	همچو بسا و یا بنی الله
حاسدانه ز ما کتار کنند	یار و احفاد یا بنی الله
انبیاء و زحش میخوانند	از تو امداد یا نبی الله
نیت ما را بجز عنایات	تو شه و زاد یا بنی الله
حق ترا بر شفاعت کبری	دسترس داد یا بنی الله
در جنابت و سید آوردم	شاه بخدا و یا بنی الله
لطف فرما بکن بعرض من	از کرم صا و یا بنی الله
بهر سخواری عبادت تو	حق فرستاد یا بنی الله

انور از بند غم بالطافت

کرد آزاد یا بنی الله

نعت چهل و سوم

سزا است حمد و کثرت شای لا تخصی	بخالق ملک انس و جن ارض و سما
ز لطف و کثرتش یافت بهره موجودات	یا مرا و شده پیدا جهان و مافیها

عطا نمود مرا سر بلندی از عرفان
 بدار دولت اسلام و قصر دین شین
 بنور صدق و یقین شد ضمیر من انور
 ز قلب من همه رنگ کسافت انگار
 بطراز اصل سلف مستقیم و مالوفم
 یقین من همه خوبست از اعتقاد و دست
 جماعتیکه بلا ندهب اند و هم به پیر
 خدا کنایه هدایت بآن فرمایه
 چهار صاحب ندهب که هر یکی ز ایشان
 کشید کسسه از حکم شان شده مردود
 فرقی که طریق موقد می پذیرفت
 خلاصه اینکه منم مهر و رز اهل الله
 محمد مدنی کابروی هر دو سرت
 ز ما و جمله محبان در و دنا معدود
 همونست سرور و سرور ارسید الثقلین

فرز و مرتبه ام از نوید گریستن
 بیا فرید مرا اعتقاد کرد و عطا
 هدایت ازلی در دلم گشت ضیا
 شد است دور بهر و محبت سلسلی
 پسندم است قدیمی طریقت آبا
 دهند و اد و قوسم بعالم علیا
 چگونه طبع با آنجا پذیر و هم ایفا
 که کرد نام ندهب ز گمراهی شتی
 کلید قفل در معنی هست و عین هدایا
 گزید هر که از آنها کنار ه گشت فنا
 نیم از ان که همانند سیر بخطا
 که و ایم اند بیاد حبیب حق شیدا
 کسیکه نیست از دوست است ابر و روا
 بآن جناب که حق خواند حشر طاعت
 همونست نیست و زیب رموز ما ادحی

همونست صاحب تاج لعل و لولاک
 همونست زنده اولاد آدم و آدم
 همونست اول و آخر در آمده بطهور
 همونست ناسخ ادیان باطل سالف
 همونست منتظم کارگاه کن فیکون
 همونست منتصب پایه الم شرح
 همونست منبع الطاف و مجمع الحسنات
 همونست قبله امید و کعبه حاجات
 همونست باعث نام و نشان نام نشان
 ز سایه بود منوره وجود و وجودش
 نگشت هیچی ز ویران و بول پدید
 زهی که خاک ریش محل ویده ملکوت
 جناب حضرت باری بوجه و لجوی
 بجایه و شوکت و شاننش مدام زانم
 تقرب و در او عین نجات پیدارست

همونست صدر نشین حقیقت امر
 همونست پیشرو مقتدای هر دو صرا
 باخر آمدن اوست حزن معنیها
 همونست کاشف سر مقام او ادنی
 همونست موجد منصوبه فنا و بقا
 رخش ز سوره و لشمس و الفصحی منش
 همونست نظم آیات بیات هدای
 همونست کعب و قبله مراد و مقصد
 همونست موجب تعلیق اول و آخری
 گهی گشت نشسته بان قد و بالا
 نشد قرین بلب لعل و لفریش لا
 خیم که گردش آبروی اهل صفا
 بعین لطف و کرم کوثرش نمود عطا
 که هر یکی بودش روز حشر زیر لوا
 زیارتش سبب مغفرت هر دو سرا

زینج ذره نه کشتی نشان نام پدید
 حقیقتاً سبب خلقت است خلقت و
 گشت تر ز غمش چوب خشک با شک
 و ونیم کرد و قمر را بیک سر انگشت
 کمان نمود و بیک مشت یک پشت عدو
 شفیق امت عاصی رفیق هر مجس
 امام در بهر و ماوی مہدی و شافع
 علیم و رافع و نور و بصیر و شامد و ماو
 نبی و قاسم و مختار و احمد و محمود
 شکور و طاہر و شجاع و ہاشمی و امین
 شہید و ذاکر و امی و ماحی و داعی
 مکین و مرتضی و مصطفی و حمید
 نصیر و ناصر و منصور و عاقب عالم
 ز انبیا بہا نواب ذات والایش
 سح و موسی و عمران نوید مقدم او

گرا بخواب مقدس نمی شدی پیدا
 ہمونت ختم رسالت پیمبر اولی
 عیان زد دست شریفش روان شدہ ویرا
 بحکم او شجر و سنگ و سم شدہ گویا
 بجنگ بدر و حنین آن رسول بی ہمتا
 منیب والی و مولائی بندگان خدا
 حبیب خاص رسول کریم صل علی
 رؤف و عفو و عزیز و کفیل و ضامن
 بشیر و صاحب اسم منزل و طاہر
 یتیم و ناطق و جوادر و اعطایطحا
 رحیم و عادل و برہمان و حجت اعلی
 خلیل رب جلیل و کلیم طور عطا
 علیم و منبع خلق عظیم و بدر و جی
 منور است زمین و زمان حسن صفا
 بداد و ہر دو بدارند اشتیاق لقا

بکام اوست مفتخ خزینة رحمت
 قیاس مرتبه زینجا بکن که خود موسی
 بصد تحلل و عزت رسول اکرم را
 براق برق تک مهرنگ آهنگ
 گذر نمود بسان نظر بیک طرفه
 بذوق بشوق قبولیت سوار حیل
 برفت تا بحد خویش بعد از آن رفوف
 شده ز حضرت عالی وداع رفوف هم
 نماند حرف چو در احمد و احد جزیم
 بدان مقام رسیده که هیچکس نرسید
 ندائی اذن منی گشت دلربا یعنی
 شنید آن که نه کنجد بعقل و فهم بشر
 بعین عزت و خوشحالی و سرفراز
 پیروز بود و مصلاتی نرم در گرمی
 دم ولادت حضرت زکرت و هشت

ق

ز نام اوست موشح شفاعت کبر
 برفت بهر تجلی بودی سینا
 خدائی کرد طلب خود به لیلۃ الاسر
 شده از و چو مشرف ز کتاتاقصی
 رسید و کرد توجه بعالم علیا
 قدم نهاد چو فکرمینان بسا
 حصول کرد قد مبوس آن خجسته لقا
 بساط قرب پذیرفت پایگاه رضا
 محل میم محبت همین است صل علی
 کشید رخت بجلوت سر اسلم دنی
 وصال طالب مطلوب شد ز فرط ولا
 بدید آن چه که ناید بگفتنم اصلا
 زهی که کرد شباشب مراجعت زانجا
 بشور آب و بجنبش سلاسل باوا
 بر خیت ز لرزه اوج مست ازل کسرا

به برکت کف دستش فراخ دعوت تنگ
 ز حسن بوی سفیش مهر عزیز یعقوب است
 بکون آنچه که آمد عیان با شخصت
 نزار است بدنش غیرت گل و نسیم
 کمال و حسن و جمالیکه داشت خواب را
 صدائی و بدیه شایعش چو گشت بلند
 شد از محدث دلی بقطر تم واضح ق
 سوائی آن بتواند و اجازت تمام است
 هزار توبه ز غیبت که حاضر هم بخصو
 منم غریب خرابات یار رسول الله
 گدای کوی تو ام جان نشاء روی ام
 اگر چه معصیتیم بجد است و دافتر
 عطاقت چو شود چاره ساز و غمخوارم
 توئی بابت عاصی ملا و مونس و یار
 گرم ز حضرت خود نا امید میساری

به یمن او نه ز آتش بسوخت که روا
 چه موسی و خلیل و چه عیسی و یحیی
 ز شوق شد منکظم شمشیر که روا
 لطافت عرقش رشک عنبر سارا
 تمام بود بذات مطهرش تنها
 بنجاک لات و افتاد و چاک شد عزا
 که بهر حفظ شریعت خدا خواند را
 بکن تو آنچه که خواهی چو شمشیر انشا
 رسد بسیمع همایون کلامم از هر جا
 بین تو حال من غم خورده کرم فرا
 ز لطف جلوه کرم شو جمال خود بنما
 غنایت تو از آنهم غنی و لا تخصی
 کشاده کار زیم هیچ نیستیم پر دا
 شفاعت بودم و تنگبر هر دو سورا
 سوز و جمال من خسته حال و اولیا

و کبر فضل و کرم سر بلندیم بخشی
 نشد ز بار گهت نا آمد شیطان هم
 بذر تو بودم امن و عاقبت محمود
 تمام موئی سرم شد سفید روئی سیاه
 بکن درست همه کار من دست کرم
 چه میکنم بکه گویم که رفت عمر شباب
 اگر بحالت پیری نمی دهمی دستم
 چگونه انور مضطر بیان کند دحت

برند رشک سر اسر فرشتگان بر ما
 شده همین تو موقوف سلبش حقا
 به فکر تو شودم حل عقد مشکها
 وسیله بجز از تو نداردم حاشا
 مرا ساز تو محتاج مردم دنیا
 قدم بمنزل شیخی گذاشتم حقا
 کجاء مردم چه کنم چسیت چاره ام
 که بدح تست بقرآن صیرج در هر جا

همیشه باد و در و سلام من هدیه
 بذات پاک تو و الهیبت یامو

نعت چهل و چهارم

یا رسول الله منم اُمید و ابر رحمت
 رحم فرما بر من سرگشته حال و مستمند
 چشم اندازم که طومار سیه کردایم
 انبیاء و اصفیاء باشند با صد التجا

بگذرا نم هر نفس در انتظار رحمت
 نسکن آسودگی خواهم کنار رحمت
 صاف و شسته میشود از آبشار رحمت
 سر بر در روز محشر خواستگار رحمت

برکنه گاران اُمت است است الطافت محط
 غره فیضان و اکرام تو ام ^{مصطفی}
 نخل نا اُمیدی ابلیس هم بار آورد
 عنبرین کرد و شام مد عائی عاصیان

ناید از نفع بشر هرگز شمس رحمت
 بنخزان دیدم بهر صورت بچار رحمت
 آب یابد باری از از جوئبار رحمت
 گیرد از حسن شکوفه لاله زار رحمت

چدیت دشوار از کرم بخشیت گای اُمت پناه
 منزل انور بود کرد در جوار رحمت

نعت چهل و پنجم

بخشت دارم تمنای رسول
 چاره یچارگان کن از کرم
 شد بر عمرم بحسب معصیت
 موسفید و رو سیاه و عاجز
 سرفرازم کن بدیدار خودم
 گشته ام از دور و عصیان ^{مضمحل}
 از جهالت راه حق گم کرده ام
 نیست مارا یار و یاور خیر تو

بخش بر من رسم فرمای رسول
 مبتلایم در بلا های رسول
 هست در من عیب صدای رسول
 دستگیرم شو خدا را یا رسول
 بس همین دارم تمنای رسول
 نیست جز فضل و ادا یا رسول
 زود راه راست بنمای رسول
 با که گویم حال خود را یا رسول

راست گن کارم ز دست کرمیت
 فی سبیل اللہ جمال نازنین
 با ویر ذاتِ ہمایونت فدا
 کام تو انا فتحنا آمدہ
 یافتہ از ذکر تو عز و شرف
 خوانمت پشت و پناہ بکیان
 دست فیضانِ علما مان تو هست
 وقت پیری دستگیری کن مرا

در نہ باشم خوار و رسوا یا رسول
 یک ششم بنما برو یا رسول
 دولت دنیا و عقبی یا رسول
 نام تو یاسین و طہ یا رسول
 آدم و موسی و عیسی یا رسول
 دانمت مولا و آقا یا رسول
 غیرت باران و دریا یا رسول
 ناتوان و بکیسم ما یا رسول

چون بدحت دم زند انور کہ هست
 بس باوصاف تو لولا یا رسول

نعت چہل و ششم

مصطفیٰ داور و شفیق منست
 مصطفیٰ امقداے موجودات
 جان فدائی رہش کہ سرتاسر
 ذکر و فکر دمان و ندانش

مصطفیٰ یاور و رفیق منست
 مصطفیٰ ادا دئی طریق منست
 راحت قلب و طبع ضیق منست
 جو ہر و گوہر و عقیق منست

بر همه جن و آدم و ملکوت
حادث می جسم ماست مهر بنی

حکم پیغمبر لایق نیست
مثل خون گمان با سلیق نیست

نعت چهل و نهم احباب و انور

انور اگر تراست صد غم
خوان بصبح و ستاپیم
محکم شد از خدائی اکبر
هست ز هر عمل هست
قرب ایزد بودت حاصل
روز و شب خوان در و از دل
شد ز در و آدم و شاد
هست افضل ز هر اوراد
گر بکثرت در و خوانی
هست و طیفه نورانی
خواند خدا در لولاک
فضل دانند از باب دراک

شد ز غمت هر کار بر هم
صلی الله علی السب
گوئی در و پیغمبر
صلی الله علی السب
نیز آسانست هر شکل
صلی الله علی السب
گشت نوح از طوفان آزاد
صلی الله علی النبی
دان که کامل مسلمان
صلی الله علی السب
زان بغمش شد سینها چاک
صلی الله علی السب

خوانی اریک خدایت ده

ورد خود کن تو صادقانه

میفرسید خوش باشی اگر

صلی الله علی النبی

نعت چهل و هشتم

باد یارب بر نفس من

اوست شاهنشه سریر کرم

خوان بصدوق و شوق در هم

گفت در شان او خدا لولاک

هست شایان بذاتش ارسلنا

لامکان شد مکان آنحضرت

جانم ایشمار جان آنحضرت

هست تاج بعمرش بر

کرد او را خدا عطا کوثر

کار حق است کار آن سیر کار

کن با خلاص و مبدم انظما

باعث ذات پاک اوست همه

صلی سلم علی محمدنا

ز دست زینت بعالم و آدم

صلی سلم علی محمدنا

کس که زونیت دردانش خا

صلی سلم علی محمدنا

داند الله شان آنحضرت

صلی سلم علی محمدنا

خلعت لی مع اللهی در بر

صلی سلم علی محمدنا

تابع حکم محمش هر کار

صلی سلم علی محمدنا

اوست لب لباب زورست همه

معنیاً دوست مغرور است همه
 گزین بودی جهان کجا بود
 کی کمی سر بسر بیفزود
 رحمت عالمین بدان اورا
 معنی یا وسین بدان اورا
 آسمان و زمین هر چه درو است
 و هر چه دلکش پیمیر خوش است
 زینت لوح نام دوست بین
 قلاب تو سین مقام اوست بین
 او مقامی بخود که کرد پدید
 هر که اورا بدید حق را وید
 کس که قربش حصول نمود
 باشدش امن و عاقبت محمود
 انوار از نذب و گنهکاری
 کن ادا و سبدم بعدی

صلِّ سلم علی محمدنا
 حق نھسان را عیان بنمود
 صلِّ سلم علی محمدنا
 سرور مرسلین بدان اورا
 صلِّ سلم علی محمدنا
 سرسبز بهر دوست جمله ازو است
 صلِّ سلم علی محمدنا
 جابجا فیض عام اوست بین
 صلِّ سلم علی محمدنا
 کس در آنجا بهیچکے نرسید
 صلِّ سلم علی محمدنا
 یافته قرب بارگاه و دود
 صلِّ سلم علی محمدنا
 خسته حال و ذلیل و بیکاری
 صلِّ سلم علی محمدنا

مناقب حضرت شیخ عبدالقدوس در جیلانی قدس سره

نیست مثلت هیچ کس در اولیا یا دستگیر
 چشم الطاف تو دارم مبدم در نفس
 پیر گشتم عهد و انانی تلف کردم بحرم
 از تو ام باد گیران بسیار ما را از کرم
 چون بلا و الله جمع است تحت حکمی گفته
 گشته ام از علت عصیان مریض لا دوا
 هیچکس از بارگاه عالیت محروم نیست
 از مردی لا تحف الله ربی و سببم
 بعد ده ساله از الطاف تو پور پرین
 یازده نامت بهر یک بمجو اسم اعظم است
 وز در بن از نگاهت عارف باشد
 پره در گردیده اند از فیض عامت جن و انس
 ثا و باد آنکس که دارد لاله سان دخت بد

زود ما را دستگیری کن بیا یا دستگیر
 ز آنکه میگویم یقیناً حاجب یا دستگیر
 عذر من بند بر عفو مکن خطایا دستگیر
 در دو عالم ابرویم کن عطا یا دستگیر
 رس بفریادم بکن حاجت روا یا دستگیر
 هست درگاه تو ام دار الشفا یا دستگیر
 کی بانم از دلت محروم بیا یا دستگیر
 غره لطف تو ام ارحم لثایا دستگیر
 سر بر آورده ز غرقاب فنا یا دستگیر
 فیض بخش در دلهار او دایا دستگیر
 یک نگاه ای آنچنان دارم رجایا دستگیر
 جن و انس اتوی مشککشایا دستگیر
 باشدش در زبان صبح و سایا دستگیر

بگذرانند زندگی انور چشم بخششت
شو شفیقش در جناب کبریا یا دستگیر

مجلس در منقبت حضرت پیر ^{رضی الله عنه}

ای فلک اری رو اتشویت و سرگردانم	گمراه گشته دینی یار و یاور دایم
فی الحقیقت نیست کس در ربع مسکون دایم	عقل کامل نزد دانایان بود نادانم

مهرورز شیخ عبدالقادر جیلانی

تو تپائی دیده جانست خاک پائی او	قره الابصار مردم بسوہ سیاهی او
نیست کس در اولیا و اصفیای همتائی او	شاد با و آنکس که باشد و مبدم شای او

مهرورز شیخ عبدالقادر جیلانی

غوث اعظم قطب عالم پادشاه بحر و بر	دستگیر عاجزان مشککشای هر شهر
عالم علم خدا دانی علیم خیر و شر	چون نمازم بر زبان دارم بجان شام و سحر

مهرورز شیخ عبدالقادر جیلانی

سروستان حسین و مرتضی و مصطفی	عارفان و سالکان را مقتدا و پیشوا
محی الدین مطلوب محبوب جناب کبریا	ای ز هر طالع که میخواهم بهر دم بر ملا

مهرورز شیخ عبدالقادر جیلانی

منقضى شد مدتی کاند سرم سودانی است

این دل سرشته و شوریده ام شیدا او

جانمن خوانان دیدار رخ زیبای او است

رست از غمها که ذکر ظاهر و اخفای او

مهرورز شیخ عبدالقادر حبیلانیم

گرچه بدکار و گنهگار خوشایم فی مثل

زندگی کردم تلف برخواهش نفس و عمل

بی سبب دست او منصب علم و عمل

لیک صد صد شکر میگویم که از روز ازل

مهرورز شیخ عبدالقادر حبیلانیم

اوست میر خلق محبوب جناب کردگار

پای او هر گردن هر اولیای نامدار

ز دست قصر دین و آئین محمد استوار

آبروی سردی خواهی بگوئیل و هزار

مهرورز شیخ عبدالقادر حبیلانیم

یازده نامش که هر نامی چو اسم اعظم است

عالم مکنام آنحضرت سلیمان خاتم است

کس که دارد فکر او پیوسته شاد و پیغم است

نیستم پردانی ناداری که ذکر هم هر دم است

مهرورز شیخ عبدالقادر حبیلانیم

هیچکس گاهی نشد محروم از دربار او

از نگارهای دُرد را ابدال کردن کار او

زکرم عیسی شد از خاصیت گفتار او

ز آب دیده می نویسم بر در و دیوار او

مهرورز شیخ عبدالقادر حبیلانیم

کی نصیب دیدن غم داد کرد و یا اله
جان چو از دام تنم آزاد کرد و یا اله

خاطر غم بدیده من شاگرد و یا اله
آنجنان کن کا نذر اندم یا و کرد و یا اله

مهرورز شیخ عبدالقادر حبیبی انیم

منت ایندرا که جُستش نفس جان انور است
خواستگارش آشکارا و نهان انور است

فکر و ذکرش نیست و زیبایان انور است
و مبدوم در هر نفس و زبان انور است

مهرورز شیخ عبدالقادر حبیبی انیم

سید عالمیان حضرت غوث الثقلین
مهر و ماه فلک علم سلوک و عرفان
گوگو حال دل خویش که خود میداند
هست هر ذره بهر حال مطیعش
دزد اگر دیک طرف عطا قطبیت
از همه آل نبی در همه موجود یکسیت

پادشاه و جهان حضرت غوث الثقلین
و شکیر همه دان حضرت غوث الثقلین
حال و پنهان عیان حضرت غوث الثقلین
خود بفرمود چنان حضرت غوث الثقلین
هست فی رتبه چنان حضرت غوث الثقلین
صاحب ثروت و شان حضرت غوث الثقلین

انور از در و غم و محنت و اندوه و غم

بخشدت زود امان حضرت غوث الثقلین

خواهی ایدل گرتو قرب بارگاه و شکیر

تو تپائی چشم جان کن خاک راه و شکیر

همت عالی نگر افور که شد و کفین

قطب عالم و زور پهن از گاه و تلگیر

آمده سوئی تو یا حضرت غوث ثقلین

شادم از جلوه جان بخش لبر پاک منعم

کعبه مقصد امید جهانست و رت

مروده را زنده کند هیچو سجاد می

علی شکل بکن از روی کرامت تمام

منقبت گوئی تو یا حضرت غوث ثقلین

عاشق روی تو یا حضرت غوث ثقلین

قید ام گوئی تو یا حضرت غوث ثقلین

مخلص خوئی تو یا حضرت غوث ثقلین

منتظر سوئی تو یا حضرت غوث ثقلین

خواهد این نور بیدل که فدای سازد

جان بیک سوئی تو یا حضرت غوث ثقلین

فی الحقیقت انورم یعنی غلام غوث پاک

پیر و گردیده ام از فیض عام غوث پاک

چونکه مهرش عزت بهیوئی داریم است

زان سبب ختم سخن کردم بنام غوث پاک

کن دل و شاد و یاشه بغداد

روز و شب بام شام نام تمام

حق ترا پیر و ستگیری من

از غم آزاد یاشه بغداد

هست او را د یاشه بغداد

دسترس د او یاشه بغداد

جان سپارم با دشیرت

کاخ عمر من ست ستراسر

من چه چاره کنم که عهد شباب

حرم فرما برین سیه کردار

همچو فرما دیاشته بغداد

ست بنیادیاشته بغداد

گشت بر بادیاشته بغداد

بهر احب دادیاشته بغداد

آفرینیده دل ترا هر دم

میکنند یادیاشته بغداد

بیدل و مضطربم یاشته حبلی مدوی

خسته احوال و پریشان و نزار و زارم

یافت از ذات شرفیت شرف و عزت تا

دست بسته بدت خضر و سکندر گوید

سرب را باین نظر خاک و رت میدانند

رس بفریاد با لطاف و کرم شاد و کم

گشت گم طاقتم و روی سیه موی سفید

خاص و غفقا است بهر حال خوشی و رختی من

جز تو کس نیست مرا یاور و یار و سخا

مردم از کثرت غم یاشته حبلی مدوی

بر من از لطف و کرم یاشته حبلی مدوی

عربستان و عجم یاشته حبلی مدوی

کز غلامان تو ام یاشته حبلی مدوی

بهر از دولت و جرم یاشته حبلی مدوی

در غمت پیر شدم یاشته حبلی مدوی

عقل و فهمم شده کم یاشته حبلی مدوی

عام شد رنج و الم یاشته حبلی مدوی

و سبدم عرض کنم یاشته حبلی مدوی

زودوده دست که از بار گران عصبیان

پشت نیرو شده خم باشد جایی مدوی

از سیه باطنی و طرز علمنامه خویش

سر بر منتفع علم باشد جایی مدوی

خاکساری و غلامیت به آنور شرف است

مهر و روز تو منم باشد جایی مدوی

بشتوازلطف زاریم یاغوث

شد ز حد بقراریم یاغوث

گشت مویم سفید روی سیاه

از علمنامه عاریم یاغوث

کیست غیر تو یا دور و یارم

که کند جز تو یاریم یاغوث

وقت نزع جسم مدیج که بود

بر زبان کلمه باریم یاغوث

عمر من شد تلف بفسق و فجور

مضطر از نابکاریم یاغوث

دستگیرم تو گر منسب باشی

نامراد و فراریم یاغوث

با چنین شرمساری و خجلت

که کند غمگساریم یاغوث

گر برانی تو از در خویشم

عین بد بخت و ناریم یاغوث

یک شبی رویم نمای که هست

بس بهین خواستگاریم یاغوث

جز مددکاری و عنایات

کی رود شرمساریم یاغوث

از درت بر دور و گریه فتن

هست بی اعتباریم یاغوث

چشم دارم که از عنایت لطف	نه پسندی تو خواریم یا غوث
ناتوان و ضعیف و بد حال	نختم شد استواریم یا غوث
ده مرادم بپاس نختن پاک	مومن چار یاریم یا غوث

آفرست از سگان حضرت تو

بنگر عجب روزاریم یا غوث

نخته احوال بیدلم یا غوث	زود کن حل شکلم یا غوث
در طریق شریعت و اسلام	سر سیرت کابلیم یا غوث
هر چه کردم خطا و بد کردم	ناقصم ساز کابلیم یا غوث
نیست جز دستگیرت چاره	دست ده پائی در گلم یا غوث
بالکل از امر و نهی بی خبرم	غافل از حق و باطلیم یا غوث
زور هم نفس سرکش و شیطان	ظالم غول و جابلیم یا غوث
جز پریشانی و سیه روی	نماده هیچ حاصلیم یا غوث
کن مشرف شبی بیدارم	که بصد شوق ما یلم یا غوث
در غلامان مخلصان خودم	ساز از لطف شائلم یا غوث
ساز آسان بلطف هر کارم	جلوه افکن تو در دلم یا غوث

رحم سرائی برین انور

در جناب تو سایم یا غوث

المدد یا غوث اعظم المدد

المدد یا غوث اعظم المدد

چاره ساز بنوایان سرتوئی

المدد یا غوث اعظم المدد

وز تو روشن چشم ختم المرسلین

المدد یا غوث اعظم المدد

جملگی از فیض عامت بهره و

المدد یا غوث اعظم المدد

بارگاهت کارگاه سیرت

المدد یا غوث اعظم المدد

عاشق و شیدا بان فرخ صفات

المدد یا غوث اعظم المدد

و تکیه خلق و اندت همه

مستلزم مستم نعم بجد و عد

و انست مقبول درگاه صد

بیکسانرا پشیمان کس توئی

آن زمان جانم چو بلب میرسد

از تو سر سبزست باغ شرح و دین

از ازل جاریست فیض تابید

خا و مان مخلصانت سر بسر

قدرت قدرت که داند جز احد

ذات پاکت عین نور احمدیت

تا که هستم زنده نیز اندر حد

اولیا و اصفیاء کائنات

صدر و بدر عالمی و فخر حید

سید الثقلین خوانندت همه

هست بهر سزتم مهرتند
یا در اعالی حبس با سیدا
راست کن کار من مخدول و بد
کار حضرت کار احمد بستیست
این سخن انور شناسد مستند

المد و یا غوث اعظم المدو
سرور محبوب حق شاهنشاهی
المد و یا غوث اعظم المدو
کار احمد مجتبی کار خد است
المد و یا غوث اعظم المدو

در وصف ماه ربیع الثانی

تعالی المد ربیع الشانی
اگر دستت دهد توفیق ایدل
درین مه یازده یوم اند انور
بهر روزی بنام شاه چیلان
زمهر غوث اعظم شاد باشی
اگر خوشنود باشد پیر کمال
و گرنه ناراض باشد از توان شاه
تقرب با جنابش دان سعادت
کسی کور انده شد از بارگاهش

مه مهر شه جیلانی آمد
سبحان کن مهر محی الدین حاصل
ز نور روز و برات و عید بهتر
تصدق دل بکن جانرا تو قربان
بهر صورت ز غم آزاد باشی
رضائی ایزدت گردید حاصل
خدا شاید که باشی خوار و گمراه
فلاح و مهرورزی گمیر عادت
جهان زندان نماید در نگاهش

حسودان جناب غوث اعظم
محبان و مریدانش بهر حال
کنار و کس که ز آن حضرت بجوید
غرض کامی مخلصان آندادند

ذلیل و سستلا پیوسته در غم
خوش و مسرور و هر دم فارغ البال
در شش قابض الارواح گوید
با خلاص خوش شش باشد خورند

بجان و مهر آنحضرت بجوشید

بدان و نقبت خوانی بجوشید

بشنوی یا نشنوی من گفتگوی مسکین

رخ کشید ایمو منان از سجدیان نابکار
فی الحقیقت آن جماعت مرده شیطانی است
کلمه لاندی بی پیرو و مجهول اند و غول
صحبت آنها خطائی کامل و ناقص شمار
ظاهرشان شیر صورت معنی مانند سیر
راست گویم هیچکس را منفعت را نیست
بهت ایشان هر زمان ناراض و درو
طعن بر پیغمبران و اولیا دانند فرض

هر زمان خواهید امان از سجدیان نابکار
و مبدم لاجول خوان از سجدیان نابکار
به که باشی بدگمان از سجدیان نابکار
ورنه یابی صد زیان از سجدیان نابکار
کن تنقید هر زمان از سجدیان نابکار
همچو غنقا خیردان از سجدیان نابکار
در خصومت صفیان از سجدیان نابکار
مومنان را سوخت جان از سجدیان نابکار

هر یکی از فخر میگویی که من دانا بزم
 در خیال اهل قاف و حال مستندای عزیز
 از خودی خود را موند میشمارند آن خسان
 نیکنام و زنده دل باشی به صورت اگر
 زود میباشد که از قهر خدا و مصطفی
 کس که در مذہب قصوریست مردود است
 من ازان مجلس گریزم همچو ملک از کمان
 آشنا بودن با آنها موجب بیگانگیست
 هر بزرگ خور و زان قوم است کذاب شیر
 چون نمی باشم پریشان حال زار و فقیر
 گفتگو و نیوی کردن با آنها عار و دان
 جان طلب باشند اگر و قصد آب ناخوشک

کفر با گشته عیان از خجریان ناکجا
 به بخلقت کوفیان از خجریان ناکجا
 امر حق باطل بدان از خجریان ناکجا
 راز خود داری نهان از خجریان ناکجا
 گم شود نام و نشان از خجریان ناکجا
 از اشاره دان که آن از خجریان ناکجا
 گر کسی بنیم عیان از خجریان ناکجا
 سخت بنیرم ازان از خجریان ناکجا
 مختصر پیرو جوان از خجریان ناکجا
 هست نالان یک جهان از خجریان ناکجا
 بی سبب مشنوبیان از خجریان ناکجا
 دار مخفی آب و نان از خجریان ناکجا

زور آن زمره به پنجاست انور جا بجا

شور درهند وستان از خجریان ناکجا

دستور العمل انوار

بسم الله الرحمن الرحيم

اسد اکبر جلالت عظمت ای انور شریعت نمی آید بر عکس نهند نام زندگی کافور یعنی ولی داری
چون سر پای شب یجور سیاه و عقل و فهمی مانند دست بیدستگاه مان و لیمان نارسا
و کوتاه جیف صد جیف که پنجاه و چهار مرصه از عمرت عزیزت گذشته عجب بهر نی که
تا هنوز بکوه و بازار هو او و هو س کو و کانه خرساک بهر نی و غور نمیکنی که چراغ سحری آفتاب
سب با تم تا چند بام و شام انفس قدسیه روح و تنای غنیای روزگار بهر می بری و میگذزانی
عبث زادی که بهر لعب اوقات حیات مستغاره بر باد وادی رسوای عاقبت را عافیت
و بهبودی تصور کردی حق و باطل ندانستی از ان حیت خلق الله از تو کشیده خاطر و تنفر
و ظن بد و حق تو میدارند و ترا کمترین و کمترین عباد الله می شمارند مضی با مضی فکر کن که
دینار و زری چند عاقبت کار با خداوند است مناسب که فقره چند بطور دستور العمل
تسطیر و تحریر آورده یا دیگر میگذاری که از ان حقیقت عقیدت و طریقت واضح و لایح
میگردد و غیب را که در تکیه بدامن ارباب تحقیق و تدقیق نشسته و دلها را فر گرفته است

دور شود الحق که هر شومند عاقبت پسند و باره تو سجدی کافران المؤمنین خیر
تعمیل نموده بفاطمه مغفرت دست بکشاید قول سعدی علیه الرحمه

گر گبر و جهو دبت پرستم هستم
هر بے خبری بمن گمانی دارم
در رند خراب باوه بدستم هستم
من دانم و دوست هر چه هستم
بدان آگاه باش که هر چه شدنی بود شد اکنون بعین و خضوع و خشوع در هر حال بیا و پاک
حضرت ذوالجلال جلشانه و علم احسانه خود را مشغول در کارهای صدوری و معنوی بدو
بسیار نیکی را مهر و عنایت و بدی را تهر و عتاب او بشمار که همه اوست همه از اوست و تبار
و محبان حق را دوستدار محبت ایشان سرمایه دولت ابدی و ذخیره سعادت سرمدی
بیوسالت و وساطت آنها نجات و درجات اخروی دشوار و محال اعتبار بر دشمنان
خطر جان ایمان است زن و اولاد و مال ثمره شجره فتنه و فساد دارین است تکیه بر
و نسب نمودن عین ضلالت و ناهمپی است علم و عمل و ادب و نسب اولی تراز آنست
مال و جاه و جلال و سراسر تشریش و وبال و حیرانی و ضعیفی و پیری عید و ضنائف توانائی و
جوانی است علم بعلی و خلی بے شمر شخص معلیم مرغی بال و پر است - کم خوردن و کم گفتن کم
عزت بپذیراید پر خوری شیوه پیام است علم و تواضع فروتنی لشکر عالمگیر است گبر و نخوت
غرور و خفت و ذلت و فتور است راست گوئی و میان روی موجب سرور و سرخرویی
بزرگی و رنج و انحصار و فقر و عجب و استکبار است ۱۲ و صف خویش و مذمت دیگران مکن
که مطعون و مذموم باشی - فرصت غنیمت بشمار که کار امروز بفرمانگذار - تشریف و تلخی مزاج

شیرینی و کاینی آسودگیت بشورانند از و کلام موافق کلام و سلام مطابق سلام بازده
 حاجت خود نزد قلاشان و او باشند هرگز نداشتن مکن - بجایانی و محش گوئی عیب دینی
 و دنیوی است - شکر نعمت و صبر بر نعمت محنت است آنچه که بمنزله قیاس نمسکند بخیر
 آن عبت و بادش خطا است - اگر از از و قدر و منزلت خواهی هنر میدا کن گوشه نشینی
 و عزلت گزینی عین آرام و راحت است - هرگز انداخت و داده در حفظ مراتبش
 در بیخ مکن در امورات دینی سستی و کاهالت بهالت و خجالت است منت بروت سر
 محنت و خجالت است اختیار نمودن وضع آبائی طرز و طریق سلف سعادت و نشان بهوت
 کفر و شرک خود بینی و بد بینی است بکثرت عسرت و بوحده عشرتهاست محبت ال
 و خیال سواری و وقت و خجالت است سخاوت نور و بخل طلعت است هر که از خالق نترسد
 پیوسته از خلایق ترسان باشد مصاحبت رؤیلان زیان شان نجابت و شرافت است
 آنچه بخندیدن گریستن و شکر گریستن خندیدن است غم معاوضه شادی و شادی مبادله است
 سخن چنانکه طبیعت پسند و پیش چنان که دیگران را پسند افتد روش و طریقه اوسط علالت
 سلامت است اخلاص و اخلاق منشور و فرخندگی هستی وستی عنوان شه مندرگیت حرص و طمع بکا
 اما در کارهای حسن نهایت مستحسن است آنچه که بر خود نپسندی بد بکیران هم پسندارتعلقا
 دور باش همواره مسرور باش توکل و قناعت حجت رسکاست حب و بیاحسرت دوست
 محبت از روی آخرت آبروی و راحت است شراب غفلت سراب صحرائی دوری و
 همجوری است سراب هوشیاری شراب پر کمال قربت است آبروی عزیزت نریزند آبرو

عزیزان مرز حاجت بر آری و حاجات بر آزند در امور خیر تعجیل بهتر و بکارهای
 فست نه خیر تاخیر خیر شایسته و افضل - خوش خلقی و کثاده روی نافع تر از منصب
 و جاگیر اوست مصاحبت و متابعت مقبولان مقبولت سازد و دم منتهی انکار و سرگرم
 و جنگ ایم یار و دار عاقل هیچ حال غافل از کمالات عمل نمیاند حسن و بیج هر حسن و قبح
 بخوبی داند کس که جو بکار و گندم از کجا فراهم آرد و اخلاص خاص احترامت بخشد شفقت
 عام نمیکند است سازد - قدر دانی اهل فضل و کمال بر وفق جاه و جلال است متاع و سرایه
 دلارامی و ناز و فروش سودائی عجز و نیاز بخیر که منفعتهای بی بکار قبل از خزان و صبح پیش از
 شام شناس گر مجوشی بخاموشی بیاموز صورت پروانه بحسن شمع معانی بسوز یگانه را بیگانه
 و بیگانه را بیگانه پسندار نا اطلان را بر مانی الضمیر مطلع مگردان حبیب و خبیث تجنیس خطی
 و مشابهت صوری دارد و مبادا که بجان حبیبی بقابوی خبیثی در آئی - بغض و نفاق حسد
 و کینه زنگ آئینه سینه محبت و مروت است تا از آن نگذری و آن هر چهار را به طلاق
 رجمی بغض نفیس خود حرام نسازی بانوی نفیسه و جمیله مقاصد و مرام خاطر خواه و نه
 و مخلصت نه گردد آبر و کبر خود و میپاش همان ناخوانده مطلق میباش تقرب حکام ظالم
 و بی انصاف محض ناکام و دام آفتها است اغذیه بے اشتها حرام و مورد امراض
 مستند است مرد بد معاشرت و دوستی را نمی شاید حب وطن اصلی بھر حال باید سایل
 کم ظرفان و سفدگان هرگز مشوبه طلب نه و همچو ابه مرد ۱۲ بانگ صدر و حوصله و جوانمردی
 از دست ده ۱۲ کار یکدیر آید درست آید ۱۲ در نظر خویش بقدری خواه که در نظر عزیزان

ذی قدر باشی ۱۲ بموعظت و نصیحت از سناهی کجوش ۱۲ هرگز خلافت طریق آسانی
 گام مزین که اصل اصول است ۱۲ صلاحیت و فلاحیت معنی و صورت عاقبت
 محمودیت ۱۲ از زبان را بغیبت کسان زیان مرسان که بدتر از آن بحقیقت معصیت
 نیست ۱۲ اجتناب مفت و جهنم قدر قیمتی دارد ۱۲ توبه و استغفار قبل از مرگ مفید است
 ایمان عطیه ایزدیت ۱۲ نان بخشی جانست بخشد جان بخشی جان و گیرے حاصلت آید
 تندرستی گنج شایگان است ۱۲ عبادت افضل عبادتهاست ۱۲ لاف و کراف شعار و کردار
 ابلیس است ۱۲ قوت مطابق قوت تناول کن آب کم خوردن فایده بخشند ۱۲ بیکر بیکر محکم
 بکیر ۱۲ عادت نشستن بخیر و خاشاک مکن که بی ادبست خوانند و کریمت دانند ۱۲ حتی المقدور
 عادت سفیدپوشی افضل است ۱۲ بوقت راه رفتن چپ و راست بمیدن ۱۲ فروتر نشین
 و بالاتر نشینی ۱۲ بی پریش گفتگو فضولست ۱۲ فصاحت و بلاغت مجمع نادانان حقیقت
 است ۱۲ در داد و ستد توقف و تساهل مجهولیت قرض و دام دام بلباست اگر چه خرمهر
 است ۱۲ راست پوشیدن بدروغ پوشیدن است ۱۲ عیب و ثواب احباب رو بر و اظهار کردن
 زیباست ۱۲ صاحب تنگ و ناموس را مردان مرد می شمارند ۱۲ هیچ کاری بمشوره و صلاح
 مخلصان و نادانان نمی آید ۱۲ چنان بگو که از گفته پشیمان نه گردی ۱۲ بی تامل و ادراک
 هیچ امری فرزانه نمی نماید ۱۲ علم و عقل و فهم دولت خدا داد است ۱۲ حاسد بهر حال در
 زوال است ۱۲ قطع صلح و حسن سبب سنگین دلی و سخت جانی است مشکوری منظور می کفران
 بخوریت ۱۲ پاسخ خاطر و لیغمت لغت بزوال است ۱۲ شوم شوم است اگر چه نطف

سلطان روم است ۱۲ بے خلوص و شهود تعمیر ویر و کنشت و معابد چه سود ۱۲ پیر که
 والدین را از روده دارد و عنقریب بدست اجل سرایستی بسیار ۱۲ حد خود شناس در کار
 پیکان قیاس و گستاخی خطا است ۱۲ شکر کن که گاهی بے سترت نکنند در پرده درمی و
 بی ستری معصیتهاست ۱۲ مداخلت خانه غیر بے دستک زدن و آواز دادن ممنوع
 و معیوب است ۱۲ غنی و فقیر در خواستگاری بدرگاه حضرت باری عز اسمه مساویت
 از همه ذکر و ادکار تلاوت کلام الهی افضل است ۱۲ بنده آنست که از بنده کی کسان آزاد
 باشد و هر نفسی را نفس آخرین بشمارد ۱۲ داروی درد نفس مخالفت نفس است
 خوارق و کرامت یحیی و سجود میسر نشود و خوارق و کرامت طاریست نه استظهار می شک
 آنست که خود ببویذ که عطار گوید ۱۲ پیروی پیروند مذهب مشروط و نیاز است مبادا که پیرو
 ولایت مذهب خوانند ۱۲ بندگی در صورت خواجگی راست نیاید ۱۲ بیدار شو پیش از آنکه بمرگت
 بیدار کنند ۱۲ اطامع مباحش طمع رستی است در گردن و بندی است بر پای بردار تا برهی
 اگر یا خواهی خدا سئ بس و اگر همراه خواهی که اما کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس
 اگر مونس خواهی تسدان بس و اگر کار خواهی عبادت خدای بس ۱۲ پندی و نصایح
 دیگران قبول کن که پند و نصیحت دیگران قبول کنند ۱۲ خادمی بپذیر و مخدومی بگیر
 لازم یکدرباش همه در باب تو کشاوه شوند ۱۲ دنیا سر خدمت و آخرت سراسر
 قربت قربت بخدمت حاصل آید ۱۲ تصرف خاصان خدا در حیات و انتقال بحیات
 منکر آن شیطان است ۱۲ برای قرب حضرت ایزدی جلالت عظمیه هیچ راهی قریب تر بجز عجز و انحسار

نیست حاصل الغرض آنکه سلامتی خواهی دنیا و مافیها را وداع کن زیرا که دنیا مکاره است
 سیاه چشم و بدکاره است سفید چشم گندم نمایی جو فروشش و عجزه است پرنیان پوش
 طالب او در ابتدا مدبوشش در آخر قرین اندوه و خروش بقول شاعری

شعبه جهانی است فرتوت سر
 کند کار دیگر نباید دگر

بخواند بمحسوس و براند بکین
 همه کار او جاودان این چنین

ندانی چو خواندت کجا خواندت
 ندانی چو براندت کجا براندت

نه اول بکام تو بود آمدن
 نه آخر به کام تو باید شدن

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنَ النَّبِيِّ الْهَدَىٰ وَاجْتَنَّبَ عَنِ الْهَوَىٰ مِنْ آنچه شرط بلاغ است
 باتومی گویم - تو خواه از سخنم ندگیر خواه ملال *

طبع از غلام محمد شفیق کاتب کتاب حدیقه لغت

تبارک الله که مانند گلشن فردوس

عجب بدان که فلک هزار آفت مهر

بباغ دهر زهی تا زمان حال گهی

فرشتگان بفلک عاشقانه میگویند

همیشه باد خدا یا مصنفش در سبزه

غرض که عمده ترین بار دوشمین بطبوع

رقم نمود پس سال انطباع شفیق

شگفت طبع خلائق ازین حدیقه لغت

فشاندار در انجمن برین حدیقه لغت

ندید دیده مردم چنین حدیقه لغت

که هست مدح نبی اندرین حدیقه لغت

رقم نمود بجان دانشین حدیقه لغت

شده بمطبع نداهمین حدیقه لغت

چه صاف و پاک بشد طبع این حدیقه لغت

لوحش اسد این کتاب لکشا تصنیف کرد

مولوی انور نیکخواه حضور را مپو

مدعایش آنکه باشد هر یکی طب اللسان

در دعائی خیر که کار حضور را مپو

با بود انور ز نور مهر انور کائنات

با دایز دیاور و یار حضور را مپو

الحمد لله و احسانه که کتاب حدیقه نعت در نعت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم

از تصانیف شاعر زبان سید محمد انور شاه صاحب انور بار دوم با ضافه نعت با و مناقب مطبع

ریاض هند امرتسر با اهتمام شیخ نورا حمد صاحب مالک و مہتمم مطبع علیہ انطباع در بر کشید

